



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

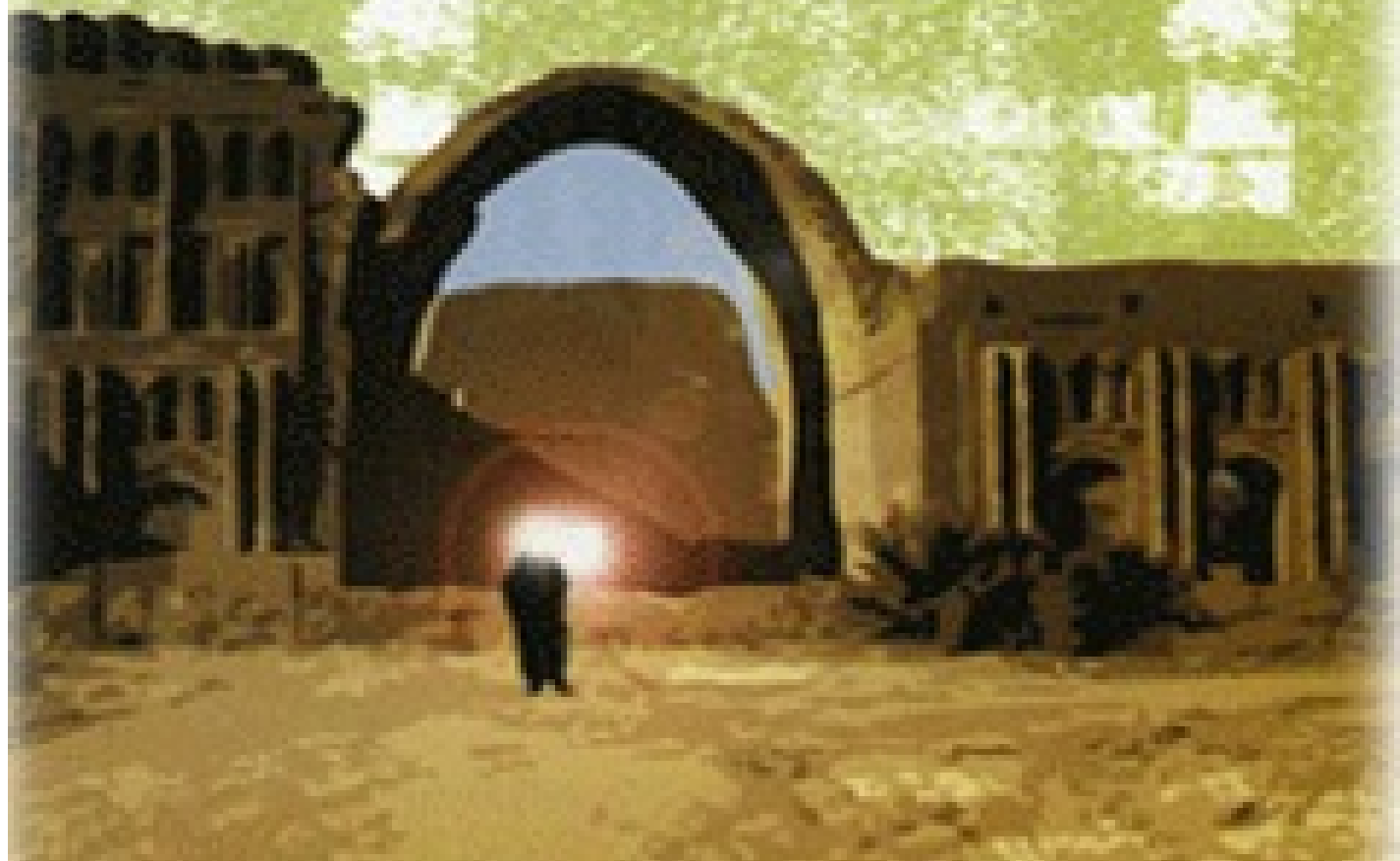
www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

اندیشه‌ها مسیر

دانشور به‌روزانه

دانشور

با حماسه صلح امام حسن (ع)
اِنْتَا شَوِيد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در قصر تنهایی ، حماسه صلح امام حسن علیه السلام

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

وثوق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	در قصر تنهایی، حماسه صلح امام حسن علیه السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه
۹	من فرزند پیامبر هستم
۱۳	بیعت با خورشید
۱۵	دو جاسوس با سگه های طلا
۱۶	آیا آرزوی مرگ داری؟
۱۸	پیراهن خونین خلیفه
۲۱	سربازان سرخ می آیند
۲۲	عروس زیبا در کجاست؟
۲۳	پیش به سوی شام
۲۵	فدایی سگه ها هستم
۲۷	چرا هیچ کس جواب نمی دهد؟
۳۳	فرمانده ما کجا رفته است؟
۳۵	فقط با شمشیر به دیدارت می آیم
۳۷	تیر بر قلب خورشید
۳۹	همه ما، آماده کشتن تو هستیم
۴۱	عشق یک میلیون درهم!
۴۳	ما زندگی را دوست داریم
۴۶	در کمین خورشید نشسته ام
۴۷	چرا یاران خود را رها کرده ای؟
۴۸	آیا می خواهی به ثروت و ریاست برسی؟
۴۹	در قصر مدائن، تنها مانده ام

۵۰	کاش دیگر روی شما را نبینم!
۵۲	حماسه ای بزرگ اما ناشناخته
۵۶	متن صلح نامه
۵۸	اگر یاران وفا داری داشتم
۶۱	شمشیرها و نیزه ها را به مسجد بیاورید
۶۳	در اوج مردانگی
۶۵	کاش پیش از این مرده بودی!
۶۷	هر کس مرا می شناسد که می شناسد
۷۰	به سوی مدینه می رویم
۷۱	منابع
۸۰	نویسنده، کتب، ناشر
۸۰	ارتباط با نویسنده
۸۰	اشاره
۸۰	سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹
۸۰	سایت www.hasbi.ir
۸۰	ایمیل khodamian@yahoo.com
۸۰	درباره نویسنده
۸۲	کتب نویسنده
۸۲	کتب فارسی
۸۲	اشاره
۸۲	رمان مذهبی
۸۳	آموزه های دینی
۸۴	کتب عربی
۸۵	نشر وثوق
۸۶	خرید کتاب های فارسی نویسنده
۸۶	تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰

همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ ۸۶

خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: www.Nashrvosough.com ۸۶

سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰ ۸۶

درباره مرکز ۱۱۲

در قصر تنهایی، حماسه صلح امام حسن علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: در قصر تنهایی، حماسه صلح امام حسن علیه السلام/مهدی خدامیان آرابی

عنوان و نام پدیدآور: در قصر تنهایی/مهدی خدامیان آرابی

مشخصات نشر: قم: وثوق، ۱۳۸۸

مشخصات ظاهری: ۱۲۵ص.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: ۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۴۵۰۹۴

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همیشه می خواستم بدانم چرا امام حسن (ع) از جنگ با دشمن کناره گیری کرد و با معاویه صلح نمود .

راستش را بخواهید من در مورد حماسه کربلا- خیلی چیزها شنیده بودم و تعجب می کردم که چرا امام حسن (ع) در مقابل دشمن استقامت نکرد!

من می دانستم که حتما کار او علت واضحی داشته است که من از آن بی خبر مانده ام .

سرانجام یک شب تصمیم گرفتم تا به عمق تاریخ، سفر کنم و از رمز و راز صلح امام حسن (ع) با خبر شوم .

و این چنین بود که سفر شش ماهه من آغاز شد و فهمیدم که من از چه حماسه بزرگی بی اطلاع بوده ام .

این کتاب که در دست شماست حاصل سفر من است .

شما می توانید با خواندن این کتاب از عظمت حماسه صلح امام حسن (ع) با خبر شوید و باور کنید که اگر این حماسه نبود اکنون از اسلام هیچ خبری نبود .

این کتاب را به قهرمان این داستان اهدا می کنم ؛ به آن امید که روز قیامت شفاعتش، نصیب خوانندگان این کتاب گردد .

مهدی خدّامیان آرانی

قم، آبان ماه ۱۳۸۷

من فرزند پیامبر هستم

چرا این کتاب را در دست گرفته ای؟

آیا می دانی که من می خواهم در این کتاب تو را به سفری در عمق تاریخ ببرم؟

آیا همسفر من می شوی؟ ما باید به سال چهل هجری قمری برویم، روز جمعه، بیست و یکم ماه رمضان ۱۰.

اینجا چه خبر است؟ چرا همه مردم در حال گریه و زاری هستند؟

دور تا دور خانه حضرت علی(ع) پر از جمعیت است.

آری، مردم شهر فهمیده اند که حضرت علی(ع) به دیدار خدا شتافته است.

گویا

ضربه شمشیر ابن مُلجم، کار خود را کرده است، دیگر مردم کوفه، امام مهربانی چون حضرت علی(ع) ندارند .

افسوس و صد افسوس که مردم قدر امام خود را ندانستند و امروز این چنین بر سر و سینه می زنند .

آرزوی حضرت علی(ع) این بود که از دست این مردم راحت شود و امروز به آرزوی خود رسیده است . ۲.

مردم، برای تشییع پیکر امام خود جمع شده اند، لحظه به لحظه بر تعداد جمعیت افزوده می شود .

اما ناگهان، در خانه باز می شود و امام حسن(ع) بیرون می آید و رو به مردم می کند و به آنها خبر می دهد که دیشب، نیمی از شب گذشته، بدن حضرت علی(ع) دفن شد !

همه، متحیر می شوند، چرا نیمه شب ؟

ما می خواستیم مراسم باشکوهی برگزار کنیم، ما می خواستیم با امام خود وداع کنیم .

به راستی قبر آن حضرت کجاست ؟

جایی در میان نی زارهای خارج شهر !

ای مردم، قبر پدرم حضرت علی(ع)، مخفی خواهد بود، چرا که اگر دشمنان او بدانند قبر او کجاست بدن او را از قبر بیرون خواهند آورد !

اکنون صدای گریه مردم بلند می شود، آنها در حسرت عمیقی فرو می روند . ۳.

اکنون ساعت ده صبح است، و جمعیت زیادی در کنار خانه حضرت علی(ع) جمع شده اند، دیگر جای سوزن انداختن نیست، عده ای از مردم نیز به مسجد کوفه رفته اند .

اشک از چشم همه جاری است، شهر کوفه سراسر غم و عزاست .

همه می دانند که حضرت علی(ع)، فرزند خود، امام حسن(ع) را به عنوان امام بعد از خود معرفی نموده است، آنها می خواهند با او بیعت کنند .

همسفر خوبم !

خوب نگاه کن، این مردم خودشان برای بیعت کردن با امام حسن(ع)

آمده اند، هیچ کس آنها را مجبور نکرده است!

همه منتظر هستند تا امام حسن(ع) به مسجد بیاید؛ اما هنوز آن حضرت داخل خانه است.

نزدیک اذان ظهر می شود.

ناگهان صدای صلوات بلند می شود، شوری در جمعیت می افتد، آنجا را نگاه کن، امام حسن(ع) همراه با امام حسین(ع) و برادران دیگر خود از خانه بیرون می آیند و به سوی مسجد می روند.

آری، سرانجام انتظار به سر آمد، بیا ما هم خود را به مسجد برسانیم، باید جایی را نزدیک منبر پیدا کنیم تا سخنان امام حسن(ع) را به خوبی بشنویم.

امام حسن(ع) وارد مسجد می شود، همه مردم با صدای صلوات و تکبیر، احساسات خود را نشان می دهند.

امام به سوی محراب می رود، آری، اینجا همان محراب مسجد کوفه است، همان جایی که پدرش به نماز می ایستاد.

آنجا را نگاه کن، منبری که می بینی هنوز صدای حضرت علی(ع) را به خاطر دارد، امام به بالای آن می رود، مسجد سراسر، سکوت است.

او سخن خود را آغاز می کند: «ای مردم! امروز در سوگ بزرگ مردی نشسته ایم که دیگر همانند او نخواهد آمد.

او کسی بود که وقتی در رکاب پیامبر شمشیر می زد، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ، او را همراهی می کردند. پدرم کسی بود که جان خویش را فدای پیامبر می نمود و در جنگ ها، پیامبر، پرچم اسلام را به دست او می سپرد. او دیشب به دیدار خدا رفت در حالی که از ثروت دنیا، چیزی برای خود ذخیره نکرده بود.» ۴.

گریه و اشک مردم، نمی گذارد امام حسن(ع) سخن خود را تمام کند.

امام حسن(ع) داغدار پدر

است، او بارها و بارها مظلومیت پدر را به چشم خود دیده است .

با بلند شدن صدای گریه امام حسن(ع)، مسجد سراسر ناله و فریاد می شود، آری، به راستی که تاریخ دیگر همانند حضرت علی(ع) را نخواهد دید .

دقایقی می گذرد، و بار دیگر، سکوت به مسجد باز می گردد و امام به سخن خود ادامه می دهد: «هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس مرا نمی شناسد بداند من حسن، فرزند پیامبر هستم . من چراغ هدایتیم، من آن کسی هستم که خدا در قرآن، هر گونه پلیدی را از من دور ساخته است . من آن کسی هستم که خدا محبت به مرا در قرآن، واجب ساخته است» . ۵.
خواننده خوبم !

دلم می خواهد قدری در این کلام امام حسن(ع) دقت کنی .

به راستی چرا امام، خودش را به عنوان فرزند پیامبر معرفی می کند ؟

چرا نمی گوید من حسن بن علی هستم ؟

نگاهی به اطراف خود کن، چه می بینی ؟

بزرگان شهر کوفه، ریش سفیدان، اکنون می خواهند با امام حسن(ع) که کم سن تر از آنهاست و حدود سی و هفت سال دارد، بیعت کنند .

امام حسن(ع) باید به معرفی خود پردازد تا مردم بدانند با چه کسی بیعت می کنند، در روی زمین غیر از امام حسن و امام حسین(ع)، کسی دیگر نیست که فرزند دختر پیامبر باشد .

آری، در میان این جمعیت، پیرمردانی هستند که از یاران پیامبر بوده اند و به یاد دارند که چقدر، آن حضرت به امام حسن(ع) علاقه داشت .

نکته دیگر این که امام حسن(ع) به آیه تطهیر اشاره می کند، آیا می خواهی حکایت این آیه را برایت بگویم

یک روز که پیامبر در خانه اُمّ سَلَمَه (همسر پیامبر) بود، او را صدا زد و فرمود: «اُمّ سَلَمَه! برو و از علی و فاطمه و حسن و حسین بخواه تا به اینجا بیایند». ۶

وقتی آنها وارد خانه شدند پیامبر به احترام آنها از جای برخاست و از آنها دعوت کرد تا کنار او بنشینند.

اُمّ سَلَمَه دید که پیامبر دست راست خود را باز کرد و علی(ع) را در آغوش خود گرفت.

آنگاه دست چپ خود را باز نمود و حسن(ع) را در آغوش گرفت.

حسین(ع) هم آمد و دست خود را در گردن پیامبر انداخت، و روی سینه پیامبر قرار گرفت.

وقتی که فاطمه(س) هم در مقابل پیامبر نشست، پیامبر نگاهی به آسمان کرد و چنین فرمود: «بار خدایا! اینها، خاندان من هستند، از تو می خواهم تا آنان را از هر بدی پاک گردانی». ۷

نگاه پیامبر به سوی آسمان بود، چه صحنه قشنگی! یک شمع و چهار پروانه!

جبرئیل فرود آمد و "آیه تطهیر" نازل شد.

«اِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً: و خداوند می خواهد شما خاندان را از هر پلیدی پاک کند»

اکنون، مردم بیش از پیش امام حسن(ع) را شناخته اند.

بیعت با خورشید

حتما نام عباس، عموی پیامبر را شنیده ای؟ او دو پسر دارد یکی به نام عبد الله و دیگری به نام عبید الله.

این دو برادر امروز در کوفه هستند و هر دو از علاقمندان به امام حسن(ع) می باشند.

اما اگر با من تا آخر کتاب همراه باشی متوجه می شوی که چگونه، راه این دو برادر از هم جدا شده و

یکی از آنها (عبید الله) بزرگترین ضربه را به حکومت امام حسن (ع) می زند .

نگاه کن ! عبد الله بن عباس، از جا بر می خیزد و در کنار منبر می ایستد رو به مردم می کند و می گوید : «ای مردم ! این آقا فرزند پیامبر شما و جانشین امام شماس، برخیزید و با او بیعت کنید» ۸!

با تمام شدن سخن عبد الله بن عباس همه مردم، آمادگی خود را برای بیعت کردن با امام حسن (ع)، اعلام می کنند و در جواب عبد الله بن عباس می گویند : «ما بسیار امام حسن (ع) را دوست داریم، به راستی که او شایسته خلافت می باشد». ۹.
مردم دسته دسته به سوی امام می روند و با او بیعت می کنند .

همسفر خوبم !

امام حسن (ع) وقتی هجوم مردم را برای بیعت می بیند از آنها قول می گیرد که همواره به سخنان و دستورات او گوش فرا دهند و مردم نیز با صدای بلند می گویند : «ما همه گوش به فرمان تو هستیم». ۱۰.

آیا می دانی چند نفر در کوفه با امام حسن (ع) بیعت می کنند ؟

بیش از چهل هزار نفر ! ۱۱!

اکنون بیعت با امام تمام شده است، و امام حسن (ع) زمام حکومت را به دست می گیرد، و برای شهرهای مختلف فرماندارانی را منصوب می کند، عبد الله بن عباس را به سوی شهر بصره می فرستد .

امام حسن (ع)، دو ماه به بررسی اوضاع می پردازد و سعی می کند مسائل داخلی را سر و سامان بدهد. ۱۲.

البته لازم است بدانی که محدوده حکومت امام حسن (ع) فقط عراق نیست، بلکه تمام مناطق اسلامی (به غیر از شام) زیر نظر کوفه اداره می شوند .

آری کوفه به منزله پایتختی برای حجاز (مکه و مدینه)، یمن، ایران

دو جاسوس با سگه های طلا

حتما می دانی که معاویه از زمان عثمان (خلیفه سوم) تاکنون، هنوز بر شام حکومت می کند و او با حيله و نیرنگ توانسته حکومت خود را بر آنجا ثابت نماید .

اگر چه حضرت علی(ع) به جنگ او رفت و در صفین جنگ سختی در گرفت؛ اما درست در زمانی که مالک اشتر تا پیروزی فاصله زیادی نداشت معاویه دستور داد تا قرآن ها را بر سر نیزه کنند و با این کار، مردم کوفه را فریب داد و مانع پیروزی سپاه حق شد .

اکنون، امام حسن(ع) به حکومت رسیده است، او ریشه و اساس فساد را هدف قرار می دهد .

آری، معاویه و حکومت او ریشه همه فسادهایی است که در امت اسلامی روی می دهد .

امام حسن(ع) به خوبی می داند که معاویه می خواهد اسلام را از بین برده و همه زحمت های پیامبر را نابود نماید .

اکنون ماه ذی الحجّه است و امام حسن(ع) نامه ای به معاویه می نویسد : «همانا پدرم علی بن ابی طالب به دیدار خدا رفته و او مرا به عنوان جانشین خود معرفی کرده است . ای معاویه ، به خوبی می دانی که امر رهبری بر مسلمانان ، حق ما اهل بیت است ، پس از تو می خواهم که از خدا بترسی و با من بیعت کنی و حکومت شام را به من بسپاری . بدان که اگر این پیشنهاد را قبول نکنی من همراه با سپاهی بزرگ به سوی تو خواهم آمد.» ۱۴

نامه امام به دست معاویه می رسد، اکنون، معاویه، مشاوران خود را جمع می کند و از آنها می خواهد که به طرح نقشه ای برای مقابله با امام

حسن(ع) پردازند .

طبق نقشه این نامه برای امام حسن(ع) فرستاده می شود : «ای حسن بن علی ! مگر فراموش کرده ای که در صفین ، ابو موسی اشعری ، پدر تو را از حکومت ، کنار زد ، حال چگونه شده است که تو حق پدر خود را می طلبی در حالی که حق خلافت به من واگذار شده است» . ۱۵

همچنین در این جلسه مهم، معاویه تصمیم می گیرد که دو جاسوس به عراق بفرستد یکی به شهر کوفه، و دیگری به شهر بصره .

این دو جاسوس وظیفه دارند تا با خرج کردن سکه های طلا، مردم این دو شهر را نسبت به حکومت امام حسن(ع) بدبین کنند و در میان مردم آشوب و فتنه ایجاد کنند . ۱۶

موقع حرکت است و جاسوسان معاویه می خواهند به سوی عراق حرکت کنند .

معاویه نزد آنها می آید و با آنها سخن می گوید و به آنها وعده پول و مقام می دهد و از آنها می خواهد برای ترور امام حسن(ع) و یاران مهم او تلاش نمایند .

همسفر خوبم !

اکنون دیگر جان امام حسن(ع) در خطر است، بیا دعا کنیم تا خداوند، امام مهربان ما را از شر دشمنان حفظ نماید .

آیا آرزوی مرگ داری؟

جاسوس های معاویه به سوی عراق می آیند، یکی به سوی بصره می رود و دیگری به سوی کوفه .

این دو جاسوس به فتنه و آشوب می پردازند و امام حسن(ع) دستور دستگیری آنها را می دهد . ۱۷

بعد از دستگیری این دو جاسوس، برنامه های معاویه آشکار می شود و امام حسن(ع) می فهمد که معاویه در پی آشوب و فتنه است .

امام حسن(ع) دستور می دهد تا این دو نفر را به سزای اعمالشان برسانند و آنها را اعدام کنند و

از این راه، جواب واضح و روشنی به معاویه می دهد .

سپس امام این نامه را می نویسد : «ای معاویه ، جاسوسان خود را برای فتنه انگیزی و ترور می فرستی ، گویا تو آرزوی مرگ داری و می خواهی به دست من ، کشته شوی . منتظر باش که به خواست خدا ، به زودی ، مرگ تو فرا می رسد.» ۱۸.

امام، نامه را به یکی از یاران خود به نام جُنْدَب می دهد و از او می خواهد تا هر چه سریع تر نامه را برای معاویه ببرد .

جُنْدَب به سوی شام به پیش می رود و خود را به قصر باشکوه معاویه می رساند . ۱۹.

به راستی که چقدر میان خانه ساده امام حسن (ع) و قصر پادشاهی معاویه فرق است، در کوفه هر وقت بخواهی می توانی امام حسن (ع) را ببینی، به خانه اش بروی و با او همنشین شوی ؛ اما در اینجا معاویه چه قصر زیبایی برای خود ساخته است .

جُنْدَب وارد قصر می شود و نامه را به معاویه می دهد .

معاویه، نامه امام را می خواند، اکنون او احساس خطر می کند، آری، اگر سخن امام حسن (ع) را قبول نکند باید خود را برای جنگ آماده کند .

معاویه در جواب نامه چنین می نویسد : «من نامه تو را خواندم ، و اگر سن و سال تو بیش از من بود و سابقه حکومت داشتی با تو بیعت می کردم ، اما تو می دانی که من از تو بزرگتر هستم و سالها حکومت کرده ام و برای همین شایستگی من بیش از تو می باشد ، اگر تو با من بیعت کنی من حکومت عراق را به تو می دهم.» ۲۰.

خواننده خوبم !

نگاه کن، معاویه همان حرفی را می زند که

بعد از وفات پیامبر، مردم به حضرت علی(ع) گفتند؛ آری، حرف آنها هم این بود که ای علی تو جوان هستی و ابوبکر سن و سالش از تو بیشتر است .

به هر حال، جُنْدَب نامه معاویه را می گیرد و از قصر بیرون می آید .

او تصمیم می گیرد تا چند روز در شام بماند و از وضعیت این شهر بیشتر آگاه شود .

نگاه کن !

نامه رسان های زیادی از قصر معاویه به سوی شهرهای مختلف حرکت می کنند .

چه خبر شده است ؟ این همه نامه رسان کجا می روند ؟

اینها خیلی عجله دارند، بر اسب های تندرو سوار هستند و به پیش می تازند .

جُنْدَب پس از تحقیق از متن این نامه ها باخبر می شود : «خدا را شکر که دشمن ما ، علی بن ابی طالب به قتل رسید ، وقتی نامه من به دست شما رسید ، لشکریان خود را آماده کنید که ما به زودی به سوی عراق حمله خواهیم کرد ، این را بدانید پیروزی از آن ماست» . ۲۱

جُنْدَب با خود می گوید : عجب ! معاویه در فکر لشکر کشی به عراق است، هر چه سریع تر باید خود را به کوفه برسانم و به امام خبر بدهم .

او با عجله به سوی کوفه به پیش می تازد .

چند روز بعد، او به کوفه آمده و خدمت امام حسن(ع) می رسد و از امام می خواهد که هر چه سریع تر مردم عراق را بسیج نموده و به سوی شام حمله کند .

پیراهن خونین خلیفه

معاویه برای این که بتواند سپاه بزرگی برای جنگ با امام حسن(ع) راه بیاندازد نیاز به بهانه ای دارد .

آری، این یک قانون است که اگر بخواهی با یک مکتب

دینی مبارزه کنی باید تو نیز مکتبی تأسیس کنی، و معاویه می خواهد به اسم دین به جنگ دین واقعی برود .

او یک برنامه ریزی دقیق انجام می دهد و در همه جا تبلیغ می کند که ما می خواهیم قاتل عثمان را به سزای عملش برسانیم .

ای مسلمانان ! خلیفه پیامبر مظلومانه و با لب تشنه شهید شد، ما باید انتقام خون مظلوم را بگیریم .

آری، تبلیغات کاری می کند که مردم شام باور می کنند امام حسن (ع) قاتل عثمان است . ۲۲

خواننده عزیزم !

آیا موافقی با هم مقداری تاریخ را مرور کنیم، و از قضیه قتل عثمان با خبر شویم و حوادث سال سی و پنج هجری قمری را بررسی کنیم ؟

آن زمان عثمان به عنوان خلیفه سوم در مدینه حکومت می کرد .

او بنی امیه را همه کاره حکومت خود قرار داده بود و مردم برای اینکه بنی امیه، بیت المال را حیف و میل می کردند از عثمان ناراضی بودند .

مردم مصر بیش از همه، مورد ظلم و ستم واقع شده بودند و سرانجام وقتی کاسه صبر آنها لبریز شد، در ماه شوال سال سی و پنج هجری قمری به سوی مدینه آمدند .

آنها خانه عثمان را محاصره کردند و نگذاشتند که او برای خواندن نماز جماعت به مسجد بیاید .

حضرت علی (ع) برای دفاع از عثمان، امام حسن و امام حسین (ع) را به خانه عثمان فرستاد و به آنها دستور داد که نگذارند آسیبی به عثمان برسد .

محاصره بیش از دو هفته طول کشید و در تمام این مدت امام حسن و امام حسین (ع) و گروهی دیگر از اهل مدینه از عثمان دفاع می کردند .

جالب این است که خود معاویه

چون می دانست تاریخ مصرف عثمان برای او تمام شده است، طراح اصلی این ماجرا بود .

او می خواست با از میان برداشتن عثمان به اهداف خود برسد .

مروان که منشی و مشاور عثمان بود روز هجدهم ماه ذی الحجه از او خواست تا از کسانی که برای دفاع او آمده اند، بخواهد که خانه او را ترک کنند .

عثمان هم که به مروان اطمینان داشت و خیال می کرد خطر برطرف شده است از همه آنهایی که برای دفاع از او آمده بودند در خواست کرد تا به خانه های خود بروند .

او رو به همه کرد و چنین گفت : «من شما را قسم می دهم تا خانه مرا ترک کنید و به خانه های خود بروید» . ۲۳

امام حسن(ع) رو به عثمان کرد و فرمود : «چرا مردم را از دفاع کردن از خود منع می کنی ؟» .

عثمان در جواب او گفت : «تو را قسم می دهم که به خانه خود بروی، که من نمی خواهم در خانه ام خونریزی شود» . ۲۴

آری، آخرین فردی که خانه عثمان را ترک کرد امام حسن(ع) بود . ۲۵

حضرت علی(ع) چون متوجه بازگشت امام حسن(ع) شد به او دستور داد تا به خانه عثمان باز گردد .

امام حسن(ع) به خانه عثمان بازگشت ؛ اما بار دیگر عثمان او را قسم داد که خانه او را ترک کند . ۲۶

شب هنگام، نیروهایی که از مصر آمده بودند از فرصت استفاده کردند و حلقه محاصره را تنگ تر کردند .

محاصره آن قدر طول کشید که دیگر آبی در خانه عثمان پیدا نمی شد، عثمان و خانواده او در تشنگی بودند . ۲۷

اما شورشی ها، اجازه نمی دادند کسی برای عثمان آب ببرد، آنها می خواستند

عثمان و خانواده اش از تشنگی بمیرند .

هیچ کس جرأت نداشت به خانه عثمان نزدیک شود، شورشیان با شمشیرهای برهنه خانه را در محاصره خود داشتند .

اینجا بود که حضرت علی(ع) به بنی هاشم دستور داد تا سه مشک آب بردارند و به سوی خانه عثمان حرکت کنند، آنها هر طور بود آب را به خانه عثمان رساندند . ۲۸

امام حسن(ع) همراه با قنبر هنوز بر در خانه عثمان ایستاده بود که تیراندازی شروع شد و در این هنگام امام حسن نیز مجروح(ع) شد .

سرانجام شورشیان به خانه عثمان حمله کردند و او را به قتل رساندند .

اما همسفر من می بینی که امروز معاویه با تبلیغات کاری کرده است که مردم باور کرده اند امام حسن(ع) قاتل عثمان است .

آری ، تبلیغات می تواند کاری کند که مردم، شب را روز ببینند و همین طور روز را شب!

ما باید همیشه هوشیار باشیم تا فریب تبلیغات شوم دشمنان اسلام را نخوریم.

سربازان سرخ می آیند

نگاه کن ! اکنون، معاویه مشاوران خود را جمع کرده و از آنها می خواهد که به طرح نقشه ای برای مقابله با امام حسن پردازند(ع) .

آنها به این نتیجه می رسند که باید کاری کنند تا مردم کوفه از یاری کردن امام حسن(ع)، منصرف شوند .

آری، اگر امام حسن(ع) اکنون معاویه را تهدید به مرگ کرده است به خاطر این است که مردم را یار و یاور خود دیده است .

آنها باید بین امام حسن(ع) و مردم فاصله، ایجاد کنند .

اما چگونه ؟

یکی از مشاوران می گوید : «ای معاویه ! سربازان سرخ خود را به کوفه بفرست، آنها می توانند تو را نجات بدهند» .

به راستی سربازان سرخ چه کسانی

هستند؟

سگه های طلا!

آنها می خواهند سگه های طلا را به سوی کوفه بفرستند و در میان بزرگان مردم کوفه پخش کنند.

مگر نمی دانی که مردم در هر جای این دنیا باشند پول را دوست دارند، هر کس پول خرج کند و جیب آنها را پر کند طرفدار او می شوند.

همسفر خوبم!

آیا مردمی که با امام حسن (ع) بیعت کرده اند به خاطر پول، دست از یاری او بر خواهند داشت؟

معاویه می داند که لشکر او توان نخواهد داشت با لشکر امام حسن (ع) مقابله کند.

درست است که معاویه در جنگ صفین توانست گروهی خشک مقدس (خوارج) را فریب بدهد و قرآن بر سر نیزه ها کند و از این راه مانع شکست خود شود؛ اما امروز دیگر خوارج، تار و مار شده اند و در جنگ نهروان، تعداد زیادی از آنها نابود شده اند.

از طرف دیگر، خوارج بعد از قتل و کشتاری که در میان مردم عراق، راه انداختند دیگر جایگاه مردمی خوبی ندارند و از طریق آنها دیگر نمی تواند حکومتش را حفظ کند.

بنابراین معاویه به فکر این است که از راه پول، مردم عراق را از امام حسن (ع) جدا نماید.

سگه های طلا به سوی کوفه فرستاده می شوند، تماس های زیرزمینی و مخفیانه با بزرگان کوفه برقرار می شود و نامه ها رد و بدل می شود. ۲۹.

عروس زیبا در کجاست؟

معاویه نامه هایی را به صورت مخفیانه برای بزرگان کوفه می فرستد و از آنها می خواهد تا با او بیعت کنند.

آیا می خواهی یکی از این نامه ها را برایت بخوانم؟

ای اشعث! اگر حسن را به قتل برسانی دویست هزار درهم به تو می دهم و تو را فرمانده سپاه شام می کنم و دخترم را

به عقد تو در می آورم . ۳۰

آری، معاویه برنامه ترور امام حسن(ع) را در دستور کار خود قرار داده است .

الْبتّه جا دارد که از من پرسی اشْعَث کیست ؟

او یکی از بزرگان طایفه ربیعیه است، او در میان قبیله خود نفوذ زیادی دارد .

معاویه می داند که او عاشق ریاست و پول است، به راستی که داماد معاویه شدن برای او بسیار مهم و جذاب است .

فکر نکن که معاویه فقط به اشْعَث این قول را داده است، او به بسیاری از بزرگان کوفه چنین نامه ای فرستاده است .

اکنون عدّه زیادی به دنبال فرصت هستند تا امام حسن(ع) را ترور کنند .

راستش را بخواهی من خیلی نگران هستم، آیا کسی هست که به امام حسن(ع) خبر بدهد که جان او در خطر است ؟

پیش به سوی شام

امام حسن(ع) تصمیم گرفته است تا لشکری را آماده کند و به سوی شام حرکت کند .

او می خواهد تا جنگ بین او و معاویه در داخل مرزهای شام انجام گیرد، آری، این در روحیه مبارزان، بسیار اثر دارد، همان طور که حضرت علی(ع) در جنگ با معاویه، لشکر خود را به صفین برد، (صفین در داخل کشور سوریه می باشد) .

امام حسن(ع) هم می خواهد موضع تهاجمی خود را حفظ کند برای همین برای آماده کردن لشکر خود برنامه ریزی می کند و می خواهد قبل از این که معاویه به عراق برسد او از عراق خارج شده و خود را به شام برساند .

آری، هزاران نفر با امام حسن(ع) بیعت کرده اند و قول داده اند که امام خود را در هر شرایطی یاری کنند .

امام، تلاش می کند تا لشکر مجهّزی را به سوی شام بفرستد،

امام به حُجْر دستور می دهد تا برای تجهیز لشکر عراق اقدام نماید. ۳۱.

حُجْر تلاش زیادی می کند؛ اما مردم کوفه آمادگی لازم برای حرکت به سوی شام را از خود نشان نمی دهند، آری، آنها آن قدر معطل می کنند تا این که سرانجام معاویه لشکر خود را به سوی عراق حرکت می دهد.

خبر می رسد که معاویه با لشکر شصت هزار نفری از شام حرکت کرده است و به سوی عراق می آید.

امام اعلام جهاد می کند و بیش از چهار هزار نفر از بهترین یاران آن حضرت، آمادگی خود را برای جهاد اعلام می کنند.

خواننده خوبم!

این چهار هزار نفری که در اولین مرحله، اعلام آمادگی کردند گل سر سبد کوفه هستند و برای همین به سرعت ندای امام خود را اجابت می کنند.

امام اولین سپاه خود را سامان دهی می کند و فرماندهی آن را به عهده یکی از فرماندهان به نام کُندی می سپارد و از او می خواهد که به سوی انبار حرکت کنند و مانع پیشروی معاویه در خاک عراق بشوند. ۳۲.

چهار هزار رزمنده به سوی مرزهای شام حرکت می کنند.

من خیلی خوشحال هستم که سرانجام مردم کوفه سر عقل آمدند و به یاری امام خویش شتافتند.

همسفر خوبم! آیا موافقی ما نیز همراه این لشکر به سوی مرزهای شام حرکت کنیم؟

راه زیادی در پیش رو داریم پس باید عجله کنیم و هر چه سریع تر خود را به منطقه انبار برسانیم و مانع ورود سپاه شام به عراق بشویم.

روزها می گذرد و ما به پیش می رویم، خدا را شکر که ما به موقع به منطقه انبار رسیدیم، هنوز دشمن به اینجا نرسیده است.

فدایی سگه ها هستم

لشکر معاویه در نزدیکی های شهر حلب اردو زده اند، معاویه منتظر است تا دیگر نیروهای کمکی از شهرهای مختلف شام به او ملحق بشوند .

او می خواهد با لشکر شصت هزار نفری به عراق حمله کند .

خبر به معاویه می رسد که کندی، فرمانده امام حسن (ع) در انبار سنگر گرفته است .

معاویه از زیرکی امام حسن (ع) ناراحت می شود، آری دیگر عبور از انبار کار بسیار سختی می باشد .

معاویه به فکر فرو رفته است، ناگهان فکری به ذهن او می رسد .

آیا می دانی او چه تصمیمی گرفته است ؟

او می خواهد فرمانده امام حسن (ع) را با پول و مقام خریداری کند .

معاویه دستور می دهد تا این نامه برای کندی نوشته شود : «من تو را دعوت می کنم تا به من ملحق شوی که در این صورت تو را امیر شهری از شهرهای شام می کنم» . ۳۳

معاویه نامه رسان خود را صدا می زند تا این نامه را همراه با کیسه های سگه برای کندی ببرد .

خواننده عزیزم !

آیا می خواهی بدانی معاویه چقدر پول برای کندی می فرستد ؟

پانصد هزار درهم !

آری، این پول کمی نیست، واقعا ایمان می خواهد که بتواند از این همه پول بگذرد و وسوسه نشود .

نامه رسان معاویه، خود را به انبار می رساند و سراغ خیمه فرماندهی را می گیرد .

نیروها او را به خیمه کندی راهنمایی می کنند، او وارد خیمه می شود .

نامه را همراه با سگه ها تحویل کندی می دهد .

کندی، فرمانده سپاه امام حسن (ع)، نامه را می خواند، نگاهی به سگه ها می کند، برق سگه ها چشم او را می گیرد .

پانصد هزار درهم و حکومت بر شهری از شهرهای شام !

او سر خود را پایین می اندازد و به فکر فرو می رود .

آخر من با امام

حسن(ع) بیعت کرده ام، او به من اعتماد کرده است و چهار هزار نیرو در اختیار من قرار داده است تا از مرز کشور دفاع کنم .
شیطان در وجود او رخنه می کند و به او می گوید : پانصد هزار درهم، پول کمی نیست ! با این پول می توانی تا آخر عمر راحت زندگی کنی، خانه زیبا برای خود بخری و خوش بگذرانی . ای کُندی ! شانس به در خانه ات آمده است، بیا و از آن استفاده کن، تو دیگر خواب چنین پولی را هم نخواهی دید .

سرانجام، شیطان پیروز می شود و کُندی تصمیم می گیرد که به معاویه ملحق شود .

در چادر فرماندهی، جلسه محرمانه ای برگزار می شود، هیچ کس از موضوع این جلسه خبر ندارد .

کُندی، دویست نفر از نیروهای خود را جمع می کند و از آنها می خواهد تا همراه او به معاویه ملحق شوند . ۳۴

نیمه شب است و همه نیروها در خواب هستند، کُندی همراه با دویست نفر از بزرگان لشکر کوفه به سوی حلب، محل استقرار معاویه حرکت می کنند .

صبح که می شود سپاه کوفه متوجه می شوند که دویست تن از فرماندهان سپاه و کندی به معاویه ملحق شده اند .

چرا هیچ کس جواب نمی دهد؟

بی وفایی فرمانده سپاه، دل مرا به درد آورده است، من تصمیم گرفته ام تا هر چه سریع تر به کوفه برگردم و امام حسن(ع) را در جریان بی وفایی فرمانده سپاه قرار بدهم .

آری، معاویه این بار با سگه های سرخ به میدان آمده است .

امام حسن(ع) با شنیدن این خبر بسیار ناراحت می شود و رو به یاران خود می کند و آنان را از عشق به دنیا بر حذر می دارد .

لشکر معاویه در نزدیکی های مرز عراق اردو زده

است و هر لحظه ممکن است که به سوی عراق حمله کند؛ امام شخص دیگری به نام مُرادى را به عنوان فرمانده به سوی انبار مى فرستد تا بار دیگر سپاه را سامان دهی کند .

امام به او توصیه می کند که او دیگر فریب معاویه را نخورد و او قول می دهد که به امام و هدف او وفادار بماند . ۳۵

مرادی همراه با عده ای از نیروهای تازه نفس به سوی انبار حرکت می کنند و در آنجا اردو می زنند .

اما معاویه برای این فرمانده هم خواب خوشی دیده است، پانصد هزار درهم همراه با نامه ای محبت آمیز !

چه بگویم که این فرمانده نیز با دیدن این همه پول، به معاویه ملحق می شود .

این فرمانده که امام حسن (ع) دوباره انتخاب کرده بود یکی از بهترین گزینه هایی بود که امام حسن (ع) در اختیار داشت ؛ اما

پول معاویه آن قدر زیاد بود که او را هم وسوسه کرد . ۳۶

اکنون، معاویه، سرمست از پیروزی خود در خریدن دو فرمانده امام، این نامه را برای او می نویسد : «ای پسر عمو ! دیدی که

مردم کوفه چگونه به تویی وفایی کردند ، پس بیا و رشته فامیلی که بین ما هست را پاره نکن و از جنگ کردن منصرف شو»

۳۷.

امام حسن (ع) این بار تصمیم می گیرد تا خودش فرماندهی سپاه را به عهده بگیرد برای همین به مردم خبر می دهد تا در

مسجد جمع شوند .

بعد از این که همه مردم به مسجد آمدند امام به منبر می رود و شروع به سخنرانی می کند : «ای مردم ! خداوند جهاد را بر

بندگان خویش واجب نموده و از آنها خواسته است در راه او

صبر نمایند، از شما می‌خواهم که به سوی اردوگاه نُخَیله حرکت کنید تا به جنگ معاویه برویم» ۳۸.

حتما می‌گویی که نُخَیله کجاست؟

اردوگاه بزرگی در خارج از شهر کوفه که در همه جنگ‌ها، سپاه کوفه در آنجا مستقر می‌شد و بعد از سامان دهی از آنجا به سوی دشمن حرکت می‌کرد.

سکوت بر فضای مسجد حکم فرما شده است، همه مردم منتظر هستند تا بزرگان و ریش سفیدان، آمادگی خود را برای همراهی امام اعلام کنند.

نمی‌دانم این صحنه را چگونه برای روایت کنم، فضای مسجد کوفه پر از جمعیتی است که سرهایشان را پایین انداخته‌اند و هیچ نمی‌گویند. ۳۹.

چند ماه قبل، روز بیست و یکم ماه رمضان، همین‌ها با امام حسن (ع) بیعت کردند، آیا یادت هست که چگونه فریاد می‌زدند که ما همه، سرباز تو هستیم؟ امّا چه شده است امروز که روز عمل است و باید شمشیر به دست گرفت و به جنگ معاویه رفت، همه سکوت کرده‌اند.

آری، سکه‌های طلای معاویه در جیب‌های این مردم سنگینی می‌کند، دیگر چگونه به جنگ کسی بروند که وام‌دار او هستند.

امام حسن (ع) بالای منبر نشسته است و هیچ کس جواب او را نمی‌دهد.

خدایا! این چه مظلومیتی است که من با چشم خود می‌بینم.

چرا هیچ کس، جواب امام حسن (ع) را نمی‌دهد؟

همه منتظر هستند تا بزرگان شهر سخن بگویند؛ امّا آنها سکوت اختیار کرده‌اند.

همه مردم، به یکدیگر نگاه می‌کنند، به راستی چه شده است؟ چرا مسجد این‌طور بوی غریبی گرفته است؟

صدایی، ناگهان سکوت را می‌شکند: «ای مردم، خجالت نمی‌کشید؟ فرزند پیامبرتان شما را به یاری

فرا می خواند و شما این گونه سکوت می کنید؟ مگر شما با او بیعت نکرده اید؟» .

آیا تو این جوانمرد را می شناسی؟

او عدی بن حاتم است .

او جمعیت را می شکافد و نزدیک امام حسن (ع) می آید و می گوید: «من سخن تو را شنیدم و به سوی نُخَیله (اردوگاه نظامی کوفه) حرکت می کنم تا جان خویش را فدای تو کنم» .

نگاه کن، او به سوی درِ مسجد می رود و سوار بر اسب خود می شود و به سوی نُخَیله می رود . ۴۰ بی وفاترین پسر عموی دنیا

یک نفر از جای خود بلند می شود و با صدای بلند با مردم کوفه این چنین سخن می گوید: «ای مردم کوفه، وای بر شما، آیا این گونه امام خود را یاری می کنید؟ آیا از خدا نمی ترسید؟» ۴۱ .

امام به سوی نُخَیله (اردوگاه کوفه) حرکت می کند، و مغیره بن نوفل را به عنوان جانشین خود در شهر قرار می دهد و از او می خواهد تا مردم را به جهاد تشویق کند . ۴۲

امام ده روز در نُخَیله می ماند؛ اما جمعیت زیادی به اردوگاه نمی آیند .

معاویه با لشکر شصت هزار نفری به سوی کوفه می آید، برای مقابله با لشکر معاویه، نیاز به نیروهای زیادی است . ۴۳

امام بار دیگر به شهر کوفه باز می گردد و در مسجد به منبر می رود و این چنین می گوید: «ای مردم، من می توانم به خلوت تنهایی پناه ببرم و خدا را عبادت کنم ولی بدانید اگر من حکومت را به معاویه واگذار کنم شما در حکومت او هرگز روز خوش نخواهید دید . من می بینم روزی را که فرزندان شما در آستانه خانه های

فرزندان معاویه ایستاده باشند و از آنها آب و غذا بخواهند ولی کسی به آنها چیزی ندهد». ۴۴.

آری، مردم کوفه خیال می کنند که این پول های معاویه ادامه پیدا خواهد کرد، آنها نمی دانند که این پول هایی که معاویه برای آنها می فرستد برای این است که اکنون حکومت خود را در خطر می بیند؛ اما وقتی که خطر برطرف بشود ظلم و ستم های او هم شروع خواهد شد .

به هر حال، تعدادی از مردم به سوی نُخَیله (اردوگاه نظامی کوفه حرکت می کنند و امام لشکر خود را سامان دهی می کند و به سوی معاویه به راه می افتد .

امام در مسیر راه به سباباط (نزدیک شهر مدائن) می رسد و دستور می دهد تا لشکر اردو بزنند. ۴۵.

امام می خواهد چند روزی اینجا بماند تا نیروهای کمکی از شهرهای دیگر عراق به او ملحق شوند. ۴۶.

اکنون امام تصمیم می گیرد تا قسمتی از نیروهای خود را زودتر به سوی معاویه اعزام کند تا از پیشروی بیشتر سپاه معاویه در داخل خاک عراق جلوگیری کند .

همسفر خوبم !

به خاطر داری که دو فرمانده قبلی، بی وفایی نمودند و به سوی معاویه رفتند .

امروز امام حسن(ع) می خواهد پسر عموی خود را فرمانده سپاه عراق نماید .

آری، چه کسی بهتر از عبید الله بن عباس!

حتما او را می شناسی .

عبید الله پسر عباس عموی پیامبر است، او همراه با برادرش عبد الله بن عباس در لشکر امام حسن(ع) می باشند .

گوش کن !

امام حسن(ع) با او سخن می گوید : «من تو را با لشکری دوازده هزار نفری به سوی سپاه معاویه می فرستم ، تو همین امروز حرکت کن و هر کجا که به لشکر معاویه رسیدی از

پیشروی آنها جلوگیری کن تا من خود را به تو برسانم» ۴۷.

اکنون امام قیس بن سعد را صدا می زند و از او می خواهد همراه عبید الله بن عباس برود و معاونت لشکر را به عهده بگیرد .
حتما می خواهی اطلاعات بیشتری از قیس بن سعد داشته باشی .

قیس یکی از یاران شجاع لشکر کوفه می باشد، او افتخار داشته که ده سال خدمتگزاری پیامبر را بنماید و در جنگ های مهم در رکاب او شمشیر بزند ۴۸.

وقتی که همه مردم با ابوبکر (خلیفه اول) بیعت کردند قیس حاضر نشد با او بیعت کند ۴۹.

قیس در جنگ نهروان، فرمانده قسمتی از لشکر حضرت علی(ع) بود و امروز نیز آماده است تا در رکاب امام حسن(ع) جانفشانی کند . ۵۰

قیس قامتی رشید و اندامی قوی دارد و شجاعت او مثال زدنی است . ۵۱

عبید الله بن عباس آماده حرکت می شود، دوازده هزار نفر از بهترین نیروهای کوفه با او به سوی معاویه حرکت می کنند .

آنها در مَسِکِن (شمال بغداد) با سپاه معاویه روبرو می شوند و دو لشکر در مقابل هم صف آرایی می کنند . ۵۲

معاویه به فکر این است که هر طور هست این فرمانده را نیز مانند دو فرمانده قبلی با پول بخرد .

البته او می داند که عبید الله بن عباس، پسر عموی امام حسن(ع) است و نمی توان فقط او را از راه پول جذب کرد .

اینجاست که معاویه از راه نیرنگ وارد می شود و یکی از فرماندهان خود را به نزد عبید الله بن عباس می فرستد .

فرستاده معاویه به نزد عبید الله بن عباس می آید و از او می خواهد تا با او به طور خصوصی، سخن بگوید .

عبید الله

بن عباس دستور می دهد تا همه، خیمه فرماندهی را ترک کنند .

اکنون فرستاده معاویه به عبید الله بن عباس می گوید :

آیا خبر داری که حسن بن علی به معاویه نامه نوشته است ؟ آیا می دانی که او می خواهد صلح کند ؟

آخر چگونه چنین چیزی ممکن است ؟

معاویه مرا فرستاده تا به تو این خبر را بدهم، و به تو بگویم که بعد از صلح کردن حسن بن علی، تو مجبور هستی با من بیعت کنی، پس چه بهتر است که الان با من بیعت کنی، زیرا در این صورت من یک میلیون درهم به تو پول می دهم .

یک میلیون درهم !

آری، نگاه کن، این کیسه ها را که می بینی پانصد هزار درهم است که همین حالا تقدیم شما می شود و بقیه آن نیز در کوفه تقدیم خواهد شد .

عبید الله بن عباس تا به حال این همه پول ندیده است !

دیگر فکر او به این پول ها متوجه شده است، او دیگر نمی تواند فکر کند که آخر چطور ممکن است امام حسن (ع) با معاویه صلح کرده باشد و به او خبر نداده باشد .

آری، معاویه برای فریب دادن فرمانده کوفه، یک دروغ بزرگ گفت و او هم آن را باور کرد .

او با خود فکر می کند حالا امام حسن (ع) با معاویه صلح خواهد نمود پس چه خوب است که در این کار پیش قدم شده و یک میلیون درهم هم به دست بیاورم .

قرار بر این می شود که نیمه شب، وقتی که همه در خواب هستند فرمانده سپاه کوفه به اردوگاه معاویه برود . ۵۳

فرمانده ما کجا رفته است؟

همسفرم، برخیز !

موقع اذان صبح است، همه دارند

برای خواندن نماز صبح آماده می شوند .

همه در صف های نماز می نشینند، حتما می دانی که فرمانده سپاه، امام جماعت سپاه هم می باشد .

چرا فرمانده دیر کرده است، چرا وقت دوازده هزار نفر، برای او اهمیت ندارد ؟

کمی حوصله داشته باش، الان می آید .

اما هر چه صبر می کنند خبری نمی شود، قیس (معاون فرمانده) به سوی خیمه فرمانده می رود .

اما فرمانده آنجا نیست،، خدایا ! فرمانده کجا رفته است ؟

هیچ اثری از فرمانده نیست، نکنند برای او حادثه ای روی داده باشد !؟

به هر حال، قیس به سوی نمازگزاران می آید و نماز به امامت او خوانده می شود . ۵۴

اما همه به فکر فرمانده هستند، هیچ کس باور نمی کند که پسر عموی امام حسن(ع) نیز به آن حضرت خیانت کند .

درست در مهم ترین نقطه تاریخ، جایی که سپاه حق و باطل در مقابل هم موضع گرفته اند عبید الله بن عباس، بزرگترین ضربه را به سپاه حق زد .

وقتی که خورشید بالا آمد و هوا روشن شد یاران امام حسن(ع) نگاهشان به گوشه ای از سپاه معاویه می افتد .

چه خبر شده است، چرا همه با انگشت یک طرف را نشان می دهند ؟

نگاه کن !

عبید الله بن عباس، فرمانده گم شده ما شمشیر به دست، در سپاه معاویه ایستاده است !

خدایا ! چه شده است ؟ نکند او حواسش پرت شده است و لشکر ما را با لشکر معاویه اشتباه گرفته است !

خیر، او خیلی هم، حواسش جمع است، او به خوبی حساب یک میلیون درهم خود را دارد که ایمان خود را به آن فروخته است .

ناگهان صدایی سکوت صحرا را در هم می شکند : «ای مردم عراق ، نگاه کنید

! این فرمانده شماسست که با معاویه بیعت کرده است ، امام شما ، حسن بن علی نیز با معاویه صلح کرده است ، پس چرا جان خود را به خطر می اندازید؟» ۵۵.

با این سخن، مردم باور می کنند که امام حسن(ع) صلح کرده است، آخر وقتی آنها فرمانده خود را ببینند که در کنار معاویه ایستاده است دیگر چه بگویند ؟

نگاه کن، ببین چگونه مردم، گروه گروه به سوی سپاه معاویه می روند، اینان کسانی هستند که غربت و مظلومیت امام حسن(ع) را رقم می زنند. ۵۶.

فقط با شمشیر به دیدارت می آیم

از آن سپاه دوازده هزار نفری فقط چهار هزار نفر باقی مانده است، هر کس که اهل دنیا بود رفت و فقط کسانی ماندند که بنده دنیا نیستند .

اینان یاران واقعی امام حسن(ع) هستند و بر بیعت خود پایدار مانده اند .

قیس، فرماندهی سپاه را به عهده می گیرد و سپاه خود را سامان دهی می کند .

گوش کن، اکنون قیس دارد برای نیروهای خود سخن می گوید : «یارانم، تصمیم شما چیست ؟ آیا مرد جنگ هستید یا اینکه می خواهید با معاویه که ریشه همه گمراهی ها می باشد بیعت کنید ؟» .

یاران او به وفاداری با او قسم خورده و بار دیگر با او بیعت می کنند که تا پای جان در راه امام حسن(ع) شمشیر بزنند. ۵۷.

دو لشکر در روبروی هم قرار می گیرند، معاویه وقتی می بیند که قیس در تصمیم خود مصمم است نامه ای به او می نویسد تا شاید او را هم مثل سه فرمانده قبلی بتواند فریب دهد .

معاویه از قیس می خواهد تا همدیگر را ملاقات کنند ؛ اما قیس در جواب نامه او چنین می نویسد : «ای معاویه ، به خدا ! قسم من تو

را ملاقات نمی کنم مگر اینکه بین من و تو شمشیر و نیزه باشد». ۵۸.

آری، منظور قیس این بود که فقط من در میدان جنگ حاضر هستم تو را بینم .

آفرین بر تو ای قیس، تو نشان دادی که می توان بنده پول و مال دنیا نبود، تو مردانگی را بار دیگر به تصویر کشیدی .

به راستی که ما شیعیان چقدر تو را می شناسیم ؟ ! چقدر تو را الگوی خود قرار می دهیم ؟ !

به خدا هیچ مکتبی به اندازه مکتب شیعه، این قدر الگوهای زیبا ندارد !

همسفرم !

تاریخ در مورد مبلغ پولی که معاویه به قیس پیشنهاد کرده است سکوت می کند ؛ اما معاویه ای که برای عبید الله بن عباس یک میلیون درهم پول می دهد برای قیس حاضر است چند برابر آن را بدهد ؛ اما قیس قبول نمی کند .

آری، خدا می داند وقتی معاویه می فهمد که قیس و چهار هزار سرباز جان بر کف او را نمی تواند با پول خریداری کند چقدر ناراحت می شود .

آری، اینان شیعیان واقعی امام حسن (ع) هستند که تا پای جان حاضر هستند در راه امام خویش فداکاری کنند .

معاویه بسیار عصبانی است، برای همین نامه ای به قیس می نویسد : «ای قیس تو یهودی هستی همانگونه که پدرت یهودی بود ، بدان که مرگ در انتظار توست». ۵۹.

عجب! در منطق معاویه هر کس که بنده پول نیست، یهودی است ؟ هر کس بر بیعت خود با امام حسن (ع) وفادار بماند، یهودی است ؟ !

این نامه، دلیل واضحی است که معاویه چقدر مقابل قیس در مانده شده است که به ناسزا متوسل شده است .

همسفر خوبم !

نگاه کن، قیس، نامه معاویه را می خواند،

قلم و کاغذی در دست می گیرد و در جواب معاویه چنین می نویسد: «ای معاویه، تو همان بت پرست هستی که وقتی پیامبر، مکه را فتح کرد از روی ترس، مسلمان شدی، تو دین نداری و دشمن خدا و رسول خدا هستی». ۶۰.

وقتی معاویه، نامه قیس را می خواند عصبانی می شود و دستور آغاز جنگ را می دهد.

لشکر معاویه با سپاه قیس به جنگ می پردازند و یاران قیس جانانه شمشیر می زنند.

جنگ سختی در می گیرد، یاران قیس عده ای از لشکریان معاویه را به خاک سیاه می نشانند و در این میان تعدادی از آنها به شهادت می رسند. ۶۱.

معاویه هراس دارد که خون های زیادی در اینجا ریخته شود و احساسات مردم عراق تحریک شود، به همین دلیل او دستور عقب نشینی می دهد.

این طور که معلوم است معاویه برنامه های بسیار دقیقی طرح ریزی کرده است.

او از سپاه شام می خواهد چند روزی صبر کنند، آری، او امیدوار است که اوضاع به نفع او تغییر کند. ۶۲.

قیس منتظر آمدن امام حسن (ع) است، زیرا در آخرین دیدار با امام حسن (ع) در ساباط قرار شد که وقتی نیروهای کمکی به امام ملحق شدند امام دستور حرکت بدهد.

به راستی چرا امام حسن (ع) این قدر دیر کرده است، قیس می داند که او به زحمت فقط چند روز خواهد توانست در مقابل لشکر بزرگ شام مقابله کند.

قیس بسیار نگران است، او نمی داند که در ساباط چه خبر است و علت دیر کردن لشکر امام حسن (ع) چیست؟

تیر بر قلب خورشید

امام حسن (ع) در ساباط (نزدیکی مدائن) اردوگاه خود را بر پا نموده است و منتظر است تا دیگر نیروهای کمکی از

راه برسند .

اگر یادت باشد برایت گفتم که معاویه از ماه‌ها قبل برای عده‌ای از مردم کوفه نامه نوشته و به تک تک آنها وعده داده است که اگر امام حسن(ع) را به قتل برسانند دختر خود را به عقد آنها در آورد و پول بسیار زیادی به آنها بدهد. ۶۳

این نامه‌ها به صورت مخفیانه در میان مردم کوفه پخش شده است، آری، امروز دیگر دختر معاویه، عاشقان زیادی دارد! همسفر خوبم!

اینجا سابط است، ما هنوز تا میدان جنگ فاصله زیادی داریم ولی امام حسن(ع) در زیر لباس خود، زره پوشیده است. آیا می‌دانی چرا؟

چون بعضی از یاران، جریان نامه‌های معاویه را به امام حسن(ع) خبر داده‌اند و جان امام در خطر است.

اکنون وقت نماز شده است، همه سپاه کوفه در صف‌های نماز ایستاده‌اند، بیا من و تو هم در صف اول نماز بایستیم.

امام حسن(ع) از خیمه فرماندهی بیرون می‌آید و همه جمعیت، پشت سر امام به خواندن نماز مشغول می‌شوند.

این جا اردوگاه سپاه کوفه است، وقت نماز است و مناجات با خدا.

همه، مشغول خواندن نماز هستند که ناگهان . . .

تیری به امام اصابت می‌کند، نمی‌دانم این تیر از کجا می‌آید، تیر از طرف خودی‌هاست، دشمن که کیلومترها با ما فاصله دارد.

همه مات و مبهوت هستند، عجب! یک نفر از داخل سپاه خودی به سوی امام تیراندازی کرده است.

این اولین سوء قصد به جان امام است. ۶۴

من فدای مظلومیت تو!

کسانی که برای یاریت آمده‌اند اکنون قصد جان تو را نموده‌اند.

تاریخ، دو نماز را هیچ‌گاه از یاد نمی‌برد، یکی نماز امام حسین(ع) در

کربلا و دیگر نماز امام حسن(ع) در ساباط .

اگر امام حسین(ع) در روز عاشورا در میان دشمنان به نماز ایستاد چند تن از یارانش مثل پروانه، سینه سپر کردند و تیرهایی که از طرف دشمن می آمد به جان خریدند .

امروز امام حسن(ع) در میان یاران خود نماز می خواند، اینجا که میدان جنگ نیست، اردوگاه نیروهای خودی است ؛ ولی در نماز به سویس تیراندازی می کنند .

خدا را شکر که امام زره به تن دارد و برای همین آسیبی به او نمی رسد .

هر شب، عده ای از اردوگاه، خارج می شوند و به سوی سپاه معاویه می روند تا با او بیعت کنند .

آری، روز به روز تعداد سپاه کوفه کم تر شده و بر تعداد لشکریان معاویه افزوده می شود .

به راستی چند نفر به امام حسن(ع)، وفادار خواهند ماند و تا آخر کار، حاضر خواهند بود در راه او، جانفشانی کنند ؟

همه ما، آماده کشتن تو هستیم

اسب سواری به سوی ما می آید و سراغ امام حسن(ع) را می گیرد .

مثل اینکه او نامه مهمی را از طرف معاویه برای امام حسن(ع) آورده است .

بیا من و تو هم به خیمه فرماندهی برویم .

او اکنون در حضور امام نشسته است، عجیب است او به جای یک نامه، ده ها نامه با خود همراه دارد .

من تعجب می کنم، تا حالا چنین چیزی سابقه نداشته است .

یکی از نامه ها به امضای معاویه است، امام آن را باز می کند و مشغول خواندن آن می شود .

معاویه در این نامه از امام خواسته است امر حکومت را به او واگذار کند . ۶۵

این چیز تازه ای نیست، ولی آنچه مهم است این است که معاویه در نامه خود اشاره به نامه هایی می کند که

یاران امام حسن(ع) برای او نوشته اند .

اکنون، معاویه، همان نامه ها را برای امام حسن(ع) فرستاده است . ۶۶

امام، این نامه ها را باز می کند، آری، این دست خط بزرگان کوفه است : «ای معاویه ، هر چه سریع تر به سوی ما بیا ، ما به تو قول می دهیم که وقتی لشکر تو به نزدیکی ما رسید ما حسن بن علی را اسیر کرده و تحویل تو دهیم» . ۶۷

در نامه دیگری نوشته شده است: «ای معاویه ، به سوی کوفه بیا که ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، هر وقت تو دستور بدهی ما حسن بن علی را به قتل خواهیم رساند» . ۶۸

خدایا ! این نامه ها را چه کسانی نوشته اند ؟

این نامه ها را همان افرادی نوشته اند که الآن در اردوگاه امام حسن(ع) هستند .

خدایا این چه غربت و مظلومیتی است که من می بینم !

اشک در چشم امام حسن(ع) حلقه می زند، خدایا ! همین مردم با من بیعت کردند، من به امید یاری آنها از خانه و کاشانه ام بیرون آمده ام ؛ اما اکنون، این گونه در حق من نامردی می کنند .

خدایا ! من با این مردم چه کنم، من می خواهم دین تو را از انحراف نجات دهم و این مردم قصد جان مرا دارند .

همسفرم !

این طور که معلوم است دختر معاویه عاشقان زیادی پیدا کرده است !

آخر مگر دختر در کوفه پیدا نمی شود که این مردم این گونه عاشق این دختر شده اند .

البته معلوم است که دختر زیاد است ؛ اما هیچ کدامشان، دختر معاویه نمی شوند، کسی که داماد معاویه بشود به گنج بزرگی رسیده است .

کیسه های طلای سرخ، حکومت و ریاست و دختر معاویه،

همه اینها را می توان با ریختن خون امام حسن(ع) بدست آورد .

امان از دوستی و محبت دنیا !

معاویه مردم زمانه خود را به خوبی می شناخت، می دانست که آنها عاشق پول و ریاست هستند .

به راستی که محبت به دنیا، ریشه همه پلیدی ها و پستی هاست!

بار خدایا ! ما به تو پناه می بریم از این که دنیا را معشوق و محبوب خود قرار دهیم .

عشق یک میلیون درهم !

امام، نامه ها را تحویل می گیرد و آنها را در جایی مخفی می کند .

او می داند که اگر این خبر در میان سپاه پخش شود و آبروی بزرگان کوفه برود، در لشکر آشوب به پا خواهد شد .

امام در فکر است که با این مردم چه کند .

نامه رسان دیگری از راه می رسد و خدمت امام می آید .

او از طرف قیس آمده است، امام نامه را باز می کند و آن را می خواند .

در نامه آمده است که عبید الله بن عیّاس، پسر عموی امام، فریب معاویه را خورده و به خاطر یک میلیون درهم به لشکر

معاویه پیوسته و با او بیعت کرده است . ۶۹

این خبر، برای امام بسیار سخت تمام می شود، چه کسی بهتر از پسر عموی امام که او هم فریب معاویه را خورده است .

معاویه این بار با سکه های طلا به جنگ آمده است .

امام با خود فکر می کند اگر او به جنگ معاویه برود، در همان شب اول بسیاری از این مردم به لشکر معاویه خواهند پیوست .

چون معاویه همراه خود آن قدر پول آورده است که بتواند تمام سپاه کوفه را بخرد .

وقتی که پسر عموی امام، به خاطر پول، امام را تنها بگذارد دیگر تکلیف بقیه مردم

روشن است .

ممکن است گروهی از شیعیان واقعی باقی بمانند ولی امام می داند که تعداد آنها بیش از پنج هزار نفر نخواهد بود، خوب، پنج هزار نفر در مقابل شصت هزار نفر چه کار می توانند بکنند . ۷۰

اگر جنگ شروع شود، معاویه، همه این شیعیان را به قتل خواهد رسانید و خاندان بنی هاشم را قتل عام خواهد کرد .

معاویه می خواهد هیچ اثری از خاندان پیامبر باقی نماند .

در این جنگ ممکن است معاویه هزاران نفر از یاران خود را از دست بدهد اما برای او کاری ندارد که یاران جدیدی برای خود درست کند .

هر کس که پول را دوست داشته باشد می تواند در لشکر معاویه قرار گیرد، او با پول بیت المال می تواند هزاران نفر دیگر را به سوی خود جذب کند .

اما برای این که یک نفر، پیرو مکتب شیعه باشد باید پول را دوست نداشته باشد، دلش از محبت دنیا خالی باشد تا بتواند تا آخر عمر، شیعه باقی بماند .

درست است که الان قیس و یاران باقی مانده او قسم خورده اند تا پای جان در راه امام حسن (ع) جانفشانی کنند .

اما اگر اینها کشته شوند دیگر نمی توان به آسانی، جایگزین آنها را پیدا کرد .

باید سال ها بگذرد تا افرادی همچون اینان تربیت شوند، تربیت افرادی که از پول بگذرند بسیار سخت است .

خبری در سپاه کوفه به سرعت منتشر می شود : «قیس کشته شد» .

این شایعه را هواداران معاویه در دهان مردم انداخته اند تا اگر کسی هم به فکر یاری کردن امام باشد روحیه خود را از دست بدهد . ۷۱

آری، معاویه برای شکست امام حسن (ع)، از شیوه جنگ روانی استفاده می کند

و می خواهد از این راه روحیه سپاهیان امام را در هم بشکند .

ما زندگی را دوست داریم

اکنون، موقع اذان است و همه سپاهیان امام برای نماز جمع شده اند .

امام تصمیم دارد تا از میزان آمادگی سپاهیان خود برای جنگ با خبر شود، به راستی آیا این مردم در مقابل معاویه جنگ خواهند نمود ؟

امام رو به آنان می کند و چنین می گوید : «ای مردم ، معاویه ما را به صلح و سازش فرا می خواند ، اگر شما آمادگی برای مرگ در راه خدا را دارید با شمشیرهای خود به جنگ او برویم و اگر زندگی دنیا را انتخاب می کنید خواسته او را قبول کنم»
۷۲.

سخن امام که به این جا می رسد، عده ای فریاد می زنند : «ما زندگی را دوست داریم، ما می خواهیم زنده بمانیم .» ۷۳.

آری، این فریاد، اوج مظلومیت امام حسن(ع) را نشان می دهد، مردمی که به اردوگاه امام آمده اند اهل جهاد نیستند، اینها عاشق زندگی دنیا هستند و از مرگ با عزت نیز می ترسند .

امام می داند که این مردم علاقه ای به جنگ ندارند، برای همین ادامه می دهد : «ای مردم ، من نمی دانم با شما چگونه رفتار کنم ، این نامه قیس است و به من خبر داده که بزرگان شما همراه با فرمانده خود به سپاه معاویه پیوسته اند . ای مردم کوفه ، شما با من بیعت کردید و من به امید یاری شما از کوفه خارج شدم ، اما اکنون این گونه بی وفایی می کنید . بدانید که من دیگر از یاری کردن شما دل کنده ام و می خواهم امر حکومت را به معاویه واگذار کنم» . ۷۴.

در این میان، عده ای از سپاهیان امام حسن(ع) به فکر

فرو رفته اند، آرزوهای زیاد آنها بر باد رفته است .

چون وقتی که امام حسن(ع) خودش بخواهد با معاویه صلح کند دیگر معاویه حاضر نخواهد بود به کسی پول بدهد .

عده زیادی از این مردم، خواب های خوشی برای خود دیده بودند، آنها می خواستند که امام حسن(ع) را دستگیر کنند و یا به قتل برسانند و در عوض پول زیادی از معاویه بگیرند .

آنها خود را در کنار عروس شام می دیدند، در قصر معاویه، در حجله عروسی دختر معاویه !

اما با این تصمیم امام، همه چیز به هم خورد، معاویه عاشق چشم و ابروی کسی نیست که بخواهد دختر به او بدهد، معاویه برای حکومت خود می خواست این کارها را بکند ؛ اما وقتی که خود امام حسن(ع) می خواهد صلح کند دیگر همه قول و قرارهای قبلی به هم می خورد .

مردم پیش خود می گویند : ما نباید بگذاریم این خیر به معاویه برسد که امام حسن(ع) می خواهد صلح کند .

ما باید همین الان کار حسن بن علی را تمام کنیم، هر چه سریع تر، قبل از اینکه او نامه ای رسمی به معاویه بنویسد باید او را به قتل برسانیم .

اما چگونه ؟

خوب کاری ندارد، شعار خوارج را به زبان می آوریم .

در این میان یکی از عقب جمعیت فریاد می زند : «به خدا قسم، این مرد هم کافر شد» . ۷۵

آری، چه بهانه خوبی، حسن بن علی کافر شده است، او می خواهد با معاویه صلح کند .

ای مردم، مگر ما برای جنگ با معاویه از کوفه بیرون نیامده ایم، مگر ما نمی خواستیم معاویه را از بین ببریم ؟ اکنون حسن بن علی می خواهد با او صلح کند، مردم ! این کفر

است . هر کس که با معاویه سازش کند، کافر است .

آری، همان کسانی که به معاویه نامه نوشته بودند و مخفیانه با او بیعت کرده بودند اکنون این گونه سخن می گویند . هزاران نفر به سوی امام حمله می برند تا او را به قتل برسانند .

مردم کوفه عجب مردمی هستند، یک زمان حضرت علی(ع) را مجبور کردند تا در صفین جنگ را متوقف کند و بعد از آن به او گفتند که به خاطر این که سخن ما را قبول کردی کافر شدی، اکنون هم، چون سخن صلح را از امام حسن(ع) می شنوند، قصد جان او را نموده اند .

این نامردان، خیمه امام را غارت می کنند و عبای آن حضرت را پاره کرده و می ربایند . ۷۶

عده ای از یاران باوفای امام به دور آن حضرت حلقه می زنند، امام از آنها می خواهد که دست به شمشیر نبرند، آری، امام نمی خواهد در میان مردم کوفه جنگ داخلی روی دهد .

امام حسن(ع) در حالی که عبایش را ربوده اند، در گوشه ای ایستاده است، و سپاهیان، قصد جان او را دارند . ۷۷

شاید باور نکنی تعداد یاران باوفای امام به بیست نفر هم نمی رسد !

آری، فقط بیست نفر ! ۷۸

این اوجِ مظلومیت است، بیش از چهل هزار نفر با امام حسن(ع) بیعت کرده بودند که جان خویش را فدایش کنند، اکنون از آن همه، فقط بیست نفر مانده اند . ۷۹

آری، اگر قیس و سربازانش اینجا بودند چه کسی جرأت می کرد قصد جان امام را بکند .

اما افسوس که قیس کیلومترها از ما فاصله دارد، او اکنون در مَسْکِن (شمال بغداد) مقابل سپاه معاویه ایستاده است .

غم در چهره امام نشسته است، بنی

هاشم گرد او را گرفته اند، به راستی امام در این شرایط چه تصمیمی خواهد گرفت . ۸۰

امام اسبی را می طلبد و سوار بر آن می شود و همراه با عدّه ای از یاران خود اردوگاه سپاه را ترک می کند و به سوی شهر مدائن حرکت می کند .

آری، این مردم دیگر لیاقت ندارند که رهبری همچون امام حسن (ع) داشته باشند .

در کمین خورشید نشسته ام

امام چون اوضاع اردوگاه را این گونه آشفته می بیند تصمیم می گیرد تا به سوی مدائن حرکت کند .

اما بدخواهان از تصمیم امام با خبر می شوند و برای همین چند نفر از آنها زودتر اردوگاه را ترک می کنند و در بین راه کمین می کنند .

امام به سوی مدائن می رود، هیچ کس نمی داند که چه خطری جان امام را تهدید می کند .

در بین راه، جراح کمین کرده است و منتظر است تا به امام حسن (ع) حمله کند .

نگاه کن !

او از مخفی گاه خود بیرون می آید !

خدای من ! در دست او خنجر برهنه ای است و با آن خنجر به سوی امام حمله می کند .

او فریاد می زند : «ای حسن ! تو مشرک شده ای، همانگونه که پدرت مشرک شد» . ۸۱

چند نفر از یاران امام به سوی امام می دوند ؛ اما او خنجر را به پای امام می زند، زخمی عمیق در ران او ایجاد می شود .

خون از بدن امام فوران می کند و امام بیهوش، از اسب بر روی زمین می افتد .

یاران امام، جراح را به قتل می رسانند ؛ خون از پای امام جاری است، متأسفانه خونریزی امام بسیار شدید است، من خیلی

نگران هستم، خدایا ! جان امام در خطر است . ۸۲

یاران، زخم امام را محکم می بندند، و بعد از مدّتی او

به هوش می آید .

اکنون، جوانان بنی هاشم، امام را بر روی تخته چوبی می خوابانند و آن حضرت را به سوی شهر مدائن می برند. ۸۳.

چرا یاران خود را رها کرده ای؟

ما در نزدیکی شهر مدائن هستیم، چهره امام حسن(ع) از شدت خونریزی، زرد شده است .

همه نگران هستند، اگر آن نامرد، خنجرش را مسموم کرده باشد خطر بزرگی، جان امام را تهدید می کند .

وارد شهر می شویم، امیر شهر مدائن، سعد بن مسعود با خبر می شود و به استقبال ما می آید .

آری، حضرت علی(ع)، سعد بن مسعود را به عنوان امیر مدائن انتخاب نموده بود و امام حسن(ع) هم او را در همان مقام، باقی گذاشته است .

امیر مدائن تا امام را به این حالت می بیند دستور می دهد که بهترین پزشک شهر را با خبر کنند .

او امام را به خانه خود می برد و امام در آنجا بستری می شود .

نگاه کن، پزشک وارد اتاق می شود و زخم امام را مورد بررسی قرار می دهد، خدا را شکر که خنجر مسموم نبوده است .

او به امام می گوید که استراحت کند و برای زخم امام، دستور تهیه داروی مخصوصی را می دهد. ۸۴.

امام به یاد بی وفایی مردم کوفه می افتد و چنین می گوید: «من می دانستم که در شما مردم هیچ خیری نیست، شما دیروز

پدرم را کشتید و امروز با من چنین کردید». ۸۵.

سپاه امام در هم ریخته شده است، عدّه زیادی به معاویه ملحق شده اند، عدّه کمی هم که به امام وفا دار مانده اند با شنیدن خبر

مجروح شدن امام، روحیه خود را از دست می دهند .

گزارش هایی که از اطراف می رسد نشان دهنده این است که عدّه زیادی از مردم به سپاه معاویه ملحق شده اند و

عده ای هم در پی فرصت هستند تا امام را اسیر نموده و تحویل معاویه بدهند .

آری، امروز مرز دوست و دشمن به هم ریخته است، اگر امام حسن(ع) صلح نکند به دست یاران خود ترور خواهد شد .

نگاه کن زید بن وهب به دیدار امام می رود بیا همراه او برویم .

زید بن وهب حضور امام سلام می کند و می گوید : «این چه حالی است که من می بینم، شما در بستر بیماری قرار گرفته اید و مردم متحیر هستند که چه کنند؟» .

امام نگاهی به او می کند و می فرماید : «تو از کدام مردم سخن می گویی ؟ به خدا قسم ! معاویه برای من بهتر از این مردم است، اینان خیال می کنند که شیعه من هستند ؛ اما برای کشتن من نقشه ها دارند، اگر من با معاویه صلح کنم بهتر است از این که به دست سپاهیان خود کشته شوم» .

زید بن وهب می گوید : «ای پسر رسول خدا، آیا یاران خود را به حال خود رها می کنید؟» .

امام در پاسخ می گوید : «می گویی چه کنم ؟ از یادم نمی رود آن روزی که نزد پدرم حضرت علی(ع) نشسته بودم، او به من نگاهی کرد و فرمود : "ای حسن، روزی می آید که من شهید شده باشم و تو گرفتار بنی امیه شوی، آن روز آنها پول زیادی را در میان مردم تقسیم کنند و مردم را از دین خدا منحرف کنند" . ۸۶.

آیا می خواهی به ثروت و ریاست برسی؟

آن جوان کیست که دارد با امیر مدائن سخن می گوید ؟

نگران نباش ! او آشناست، پسر برادر امیر مدائن است .

او نزد عموی خود می رود و می گوید :

ای عمو، آیا نمی خواهی به

ثروت و ریاست برسی؟

منظور تو چیست؟

اگر ما امام حسن(ع) را اسیر کنیم و تحویل معاویه بدهیم، او حکومت عراق را به ما خواهد داد.

خدا تو را بکشد، این چه حرفی است که تو می زنی، مگر نمی دانی که من نمک پرورده این خاندان هستم، حضرت علی(ع) مرا امیر این شهر کرد و به من بزرگی و آبرو داد، چگونه من فرزند او را تحویل معاویه بدهم. ۸۷.

همسفر خوبم!

حتما دوست داری من نام این نا مرد را برای شما بگویم، راستش را بخواهی من اول می خواستم از ذکر نام او خودداری کنم؛ اما بعد با خود گفتم درست نیست، من باید تمام حوادث را بدون کم و زیاد برای شما که دوست خوب من هستید بگویم.

آری، این شخصی که برای رسیدن به ریاست، پیشنهاد اسیری امام حسن(ع) را به امیر مدائن می دهد کسی نیست جز مختار ثقفی!

همان کسی که بعد از حادثه عاشورا، قیام می کند و انتقام خون شهدای کربلا را می گیرد.

حتما تعجب می کنی، شاید هم باور نکنی، آخر چطور چنین چیزی ممکن است!

راستش را بخواهی من هم، اول باور نمی کردم؛ اما این نشانه اوج مظلومیت امام حسن(ع) است.

در قصر مدائن، تنها مانده ام

ما در شهر مدائن هستیم، حتما نام ایوان مدائن یا طاق کسری را شنیده ای؟

گوش کن!

دو نفر از یاران واقعی امام دارند با هم سخن می گویند:

می بینید که چگونه جان امام در خطر است، ما باید فکری بکنیم.

می گویی چه کنیم؟

باید با امام، سخن بگویم و از ایشان بخواهیم به قصر کسری (ایوان مدائن) بروند.

من فکر نمی کنم

که امام قبول کند، آخر امام حسن(ع) و قصر نشینی!

چاره ای نیست، جان امام در خطر است، هر لحظه ممکن است عده ای به امام حمله کنند.

امیر مدائن هم با این پیشنهاد موافق است، برای اینکه امتیّت قصر، خیلی بهتر از اینجاست.

سرانجام قرار می شود تا این موضوع با امام حسن(ع) مطرح شود، خود امیر مدائن به نزد امام می رود و با او سخن می گوید.

نگاه کن!

امیر مدائن با خوشحالی به سوی ما می آید، مثل اینکه امام با پیشنهاد او موافقت کرده است.

امام همراه با تعداد کمی از یاران خود به سوی قصر کسری می رود. ۸۸.

بیا من و تو هم همراه آنها برویم.

آری، امام با این که از زندگی کردن در قصر راضی نیست؛ اما به دلیل بی وفایی سپاهیان، مجبور است مدّتی در این قصر بماند.

آری، اینجا قصر تنهایی امام است، امروز در مدائن فقط بیست نفر به امام وفادار مانده اند.

اکنون، امام این پیام را برای مردم می فرستد: «ای مردم! به خدا قسم، معاویه به وعده هایی که به شما در مقابل کشتن من داده است وفا نخواهد نمود». ۸۹.

آری، معاویه تلاش می کند تا امام حسن(ع) به وسیله یاران خودش کشته شود.

کاش دیگر روی شما را نبینم!

خبرهایی از گوشه و کنار می رسد، آری، اکنون اهل کوفه به صورت علنی به بدگویی از امام حسن(ع) مشغول هستند، کار به جایی رسیده است که مردم هر جا که می نشینند سخن از کافر شدن امام حسن(ع) به میان می آورند.

آیا با این مردم، دیگر می توان به جنگ معاویه رفت.

کافی است که امام حسن(ع) در جمع این مردم حضور پیدا کند،

آن وقت همین ها او را به شهادت خواهند رساند .

امام حسن(ع) در مدائن نیز گرفتار کسانی شده است که برای ریختن خون او لحظه شماری می کنند و حتی ریختن خون امام را حلال می دانند . ۹۰

امام مدّت زیادی فکر می کند و به این نتیجه می رسد که امروز تنها راهی که می توان از آن طریق اسلام را از خطر نابودی نجات داد صلح کردن با معاویه است . ۹۱

آری، پیش از هر بهاری باید زمستانی را تجربه کرد ؛ تا سکوت حاکم نشود فریاد چه مفهومی دارد ؟

امام، بزرگان سپاه را به نزد خود فرا می خواند و به آنان می گوید : «با شما چه بگویم و چه کنم؟ آیا از بی وفایی شما سخن گویم و یا ستم هایی که نموده اید را شرح دهم . یادتان هست که چگونه پدر مرا تنها گذاشتید و آن روزی که به یاری شما محتاج بود گروه گروه به دشمن او پیوستید ؟ چقدر پدر مرا غصّه دادید تا آنجا که آرزو کرد دیگر شما را نبیند و خداوند او را به جوار رحمت خود برد . آیا یادتان هست آن روزی که به نزد من آمدید و اصرار داشتید که من رهبری شما را قبول کنم ؟ آن روز ، شما به من وعده یاری دادید و من سخن شما را قبول کردم و به شما اعتماد کردم و از خانه خود بیرون آمدم . خدا خودش می داند که قصد داشتم دین اسلام را نجات بدهم ، اما شما با من چه کردید !

امیدوارم که دیگر روی شما را نبینم» . ۹۲

همه سرها پایین افتاده است، چه ننگی برای آنها بدتر از این که

فرزند پیامبر آنها آرزو می کند که دیگر آنها را نبیند .

بعضی از کسانی که اکنون نزد امام حسن(ع) نشسته اند همان کسانی هستند که به معاویه نامه نوشته اند و آمادگی خود را برای قتل امام حسن(ع) اعلام کرده اند .

حماسه ای بزرگ اما ناشناخته

امام در قصر کسری نشسته است و می خواهد برای زنده ماندن اسلام، تصمیم مهمی بگیرد .

او می خواهد جنگ با معاویه را متوقف کند و با او صلح کند .

خیلی ها از من سؤال کرده اند که چرا امام حسن(ع) راه سرخ شهادت را انتخاب نکرد، مگر امام حسین(ع) در کربلا فقط با هفتاد و دو نفر در مقابل دشمن تا پای جان، مقاومت نکرد پس چرا امام حسن(ع)، با معاویه صلح کرد . یزید نامه ای به امیر کوفه نوشته و در آن نامه، دستور قتل امام حسین(ع) را داده بود .

آری در کربلا، دشمنان با شمشیر به جنگ آمدند ؛ اما در مدائن، معاویه با نیرنگ و سیاست به میدان آمده است .

همسفر خوبم !

امروز معاویه می خواهد تا امام حسن(ع) به دست یاران خودش کشته شود و برای همین است که وعده عروس شام، سگه های طلا و وعده حکومت را به مردم داده است .

او می خواهد تا خود اهل کوفه، امام حسن و امام حسین(ع) را به قتل برسانند و بعد از آن، او به مرحله دوم نقشه خود بپردازد
او می خواهد پیراهن خونین امام حسن(ع) را بهانه ای برای قتل خود شیعیان قرار دهد .

معاویه می خواهد به بهانه این که شیعیان، امام حسن و امام حسین(ع) را به قتل رسانده اند تمام شیعیان را نابود کند .

آیا شما می توانید مرحله سوم نقشه معاویه را حدس بزنید ؟

معاویه که می خواهد بعد

از نابودی شیعیان، اسلام را نابود کند؛ تنها مانع بر سر راه معاویه، مکتب شیعه است، وقتی همه شیعیان نابود شده باشند بقیه مردم هم که او را به عنوان خلیفه رسول خدا قبول دارند.

آری غیر از شیعیان، دیگر همه مردم، اطاعت از امیر را بر خود واجب می دانند، اعتقاد آنها بر این است که اگر امیر، اهل فسق و فجور هم باشد نباید برای براندازی حکومتش اقدامی کرد. ۹۳

معاویه می داند اگر امروز بتواند شیعیان را نابود کند دیگر هیچ کس با برنامه های او مخالفت نخواهد کرد و او به راحتی خواهد توانست اسلام و نام پیامبر را از بین ببرد.

تا اینجا، نقشه به خوبی پیش رفته است، امام حسن (ع) در قصر مدائن، تنهای تنها مانده و یارانش آماده کشتن او هستند.

معاویه خیال می کند به همین زودی ها خبر کشته شدن امام حسن (ع) به گوشش می رسد.

اما او خبر ندارد که در قصر مدائن حماسه ای در حال شکل گیری است؛

حماسه صلح امام حسن (ع)!

حماسه ای که اسلام را از خطر نابودی نجات می دهد.

حماسه ای که خیر و برکتش برای اسلام بهتر از تمام دنیا است. ۹۴

اما چگونه بگویم که این حماسه بزرگ همچون خود امام حسن (ع)، ناشناخته است.

چند نفر را می شناسی که از این حماسه سخن بگویند؟

بیا من و تو به قدر توانمان در معرفی هر چه بهتر و بیشتر این حماسه، قدمی برداریم، من با قلمم، و تو ...

امروز امام حسن (ع) از حکومت و خلافت بر عراق و ایران و حجاز می گذرد تا اسلام زنده بماند.

او فرزند امیر المؤمنین است، همان امیر المؤمنین که بعد از وفات پیامبر، مقابل

چشمش همسرش را زدند و در خانه اش را آتش زدند؛ اما برای حفظ اسلام صبر کرد.

نگاه کن!

امام حسن(ع) دارد به معاویه در مورد صلح، نامه می نویسد.

می خواهی این نامه را برایت بخوانم: «من می خواستم تا حق را زنده کنم و باطل را از میان بردارم و احکام قرآن و دستورات پیامبر را در جامعه جاری گردانم، اما مردم با من هم عقیده و همراه نبودند، برای همین آماده ام تا اگر شرایط مرا قبول کنی با تو صلح کنم». ۹۵.

امام نامه را مهر می کند و چند تن از یاران خود را به حضور می طلبد، یکی از آنها عبد الله بن حارث است. ۹۶.

نمی دانم آیا او را می شناسی؟

او پسر خواهر معاویه است و از یاران نزدیک امام حسن(ع) می باشد.

او می توانست به شام برود و در دستگاه حکومتی دایی خود (معاویه) به نان و نوایی برسد؛ اما این کار را نکرد.

او تشخیص داده که حق با امام حسن(ع) است و برای همین همراه امام حسن(ع) می باشد. ۹۷.

اکنون امام حسن(ع) او را می طلبد.

و از او می خواهد تا همراه سه نفر دیگر این نامه را برای معاویه ببرند و در مورد شرایط صلح با او سخن بگویند.

آنها به سوی اردوگاه معاویه حرکت می کنند و وارد خیمه معاویه می شوند.

معاویه وقتی عبد الله بن حارث، پسر خواهر خود را می بیند خیلی خوشحال می شود.

عبد الله بن حارث نامه امام را تحویل دایی خود (معاویه) می دهد.

معاویه نامه را می خواند.

نگاه کن!

معاویه بسیار خوشحال می شود، کسی تا به حال او را این قدر خوشحال ندیده است.

عبد الله

بن حارث با معاویه در مورد شرایط امام حسن(ع) سخن می گوید .

آیا شما از اولین شرط امام حسن(ع) خبر دارید ؟

شرط اول این است که همه شیعیان در امن و امان باشند .

معاویه تا این سخن را می شنود می گوید : «من قسم خورده ام که اگر به قیس دسترسی پیدا کنم زبان و دست او را قطع کنم»

آری، قیس، همان فرمانده ای است که فریب پول های معاویه را نخورد، همان کسی که فقط با چهار هزار نفر، توانست مدتها سپاه معاویه را زمین گیر کند .

همان قیس که وقتی معاویه او را یهودی خطاب کرد، او هم معاویه را بت پرست خطاب کرد .

معاویه همواره در جنگ صفن می گفت که مالک اشتر و قیس دو بازوی قوی علی هستند، مالک اشتر را که با سم شهید کرد و اکنون می خواهد قیس را هم شهید کند . ۹۸

معاویه می خواهد زبان و دست های این سردار شجاع را قطع کند .

گوش کن، این معاویه است که سخن می گوید : «من قول می دهم که همه یاران امام حسن(ع) در امن و امان باشند مگر قیس، من باید او را مجازات کنم» .

عبد الله بن حارث از جا بلند می شود و می خواهد خیمه را ترک کند، برای این که امام حسن(ع) تاکید زیادی کرده است که ما به شرطی صلح می کنیم که معاویه شرایط ما را قبول کند .

معاویه پشیمان می شود و فریاد می زند : «صبر کن، باشد قبول می کنم، من به قیس امان می دهم» .

آری، معاویه برای به دست آوردن این لحظه، میلیون ها سکه طلا خرج نموده و زحمت زیادی کشیده است، خوب نیست که به خاطر یک کینه ای که از

قیس دارد همه چیز را به هم بزند .

عبد الله بن حارث به معاویه می گوید : «امام حسن(ع) شرایط دیگری هم دارد که همه این ها باید مکتوب بشود» .

معاویه دستور می دهد تا ورق سفیدی را بیاورند .

نگاه کن !

ورق سفید در دست معاویه است، او رو به پسر خواهر خود (عبد الله بن حارث) می کند و می گوید :

بگو تا بنویسم .

ای معاویه، شرایط صلح را باید ما بنویسیم .

خوب، این کاغذ را بگیر و بنویس !

نه، باید امام حسن(ع) این شرایط را بنویسد .

معاویه تعجب می کند، به راستی باید چه کند ؟

عبد الله بن حارث از معاویه می خواهد تا پایین این کاغذ سفید را مهر و امضا کند و تحویل او بدهد تا به نزد امام حسن(ع) برسد و او شرایط خود را بنویسد .

معاویه لحظه ای با خود فکر می کند، و سرانجام این پیشنهاد را قبول می کند .

آری، او اکنون به فکر حکومت و ریاست طلبی است، او با خود فکر می کند وقتی که صلح نامه نوشته شود او فرمانروای همه دنیای اسلام خواهد بود، این همان چیزی بود که او مدتهاست آرزویش را داشته است .

او کاغذی را بر می دارد و آن را مهر و امضا می کند و تحویل عبد الله بن حارث می دهد . ۹۹

او از معاویه می خواهد چند نفر از بزرگان اهل شام به عنوان شاهد صلح نامه حاضر باشند .

معاویه از عبد الله بن عامر (یکی از فرماندهان خود) و چند نفر از بزرگان سپاه خود می خواهد تا به مدائن بروند . ۱۰۰

متن صلح نامه

امروز بیست و پنجم ماه ربیع الأول است . ۱۰۱

عبد الله بن حارث در حضور آن حضرت نشست است، او

کاغذی را که به مهر و امضای معاویه رسیده است تحویل امام می دهد .

آری، به راستی که عبد الله بن حارث، مأموریت خود را به خوبی انجام داده است .

امام مدّت زیادی در مورد شرایط صلح فکر نموده و شرایط مهمّی را برای این صلح در نظر گرفته است .

اکنون، دستور می دهد تا متن صلح نامه را بنویسند . ۱۰۲

حتما می خواهی از شرایطی که امام حسن (ع) در این کاغذ مهم می نویسد با خبر شوی .

من در اینجا شش شرطی را که امام حسن (ع) در این صلح نامه نوشتند برای شما نقل می کنم :

بسم الله الرحمن الرحيم

قرارداد صلح حسن بن علی با معاویه

حسن بن علی با معاویه صلح می کند به شرط اینکه :

۱ - معاویه در حکومت خود به کتاب خدا و سنت رسول خدا عمل نماید .

۲ - معاویه کسی را به عنوان ولیّ عهد خود انتخاب نکند و بعد از او ، امر حکومت با حسن بن علی است و در صورتی که حسن بن علی نباشد این مقام به حسین بن علی می رسد .

۳ - معاویه حق ندارد که علی بن ابی طالب را در نماز و یا در غیر نماز لعن کند .

۴ - معاویه باید سالانه ، یک میلیون درهم از بیت المال کوفه را به حسن بن علی بدهد .

۵ - حسن بن علی، می تواند معاویه را "امیر مؤمنان" خطاب نکند .

۶ - مسلمانان در هر جای دنیای اسلام باید در آسایش و آرامش باشند و شیعیان باید از هر گونه تهدیدی در امان باشند . ۱۰۳

همسفر خوبیم !

اگر بار دیگر در متن صلح نامه، دقت کنی می بینی که امام به چه

نکات مهمی اشاره کرده است .

در مورد شرط پنجم لازم است توضیحی بدهم : امام حسن(ع) با نوشتن این شرط در واقع به تاریخ پیام مهمی می دهد و آن پیام این است که او معاویه را شایسته خلافت نمی داند و برای همین هرگز او را امیر مؤمنان خطاب نمی کند .

آری امام حسن(ع) در این شرایط با معاویه بیعت می کند ؛ اما این بیعت نوعی سکوت و کناره گیری مصلحت آمیز است .

آیا می دانی امام، بیت المال کوفه را برای چه می خواهد ؟

در جنگ صفن، بیست و پنج هزار نفر از یاران حضرت علی(ع) شهید شدند، امام می خواهد تا برای همسر و فرزندان این شهیدان، مقزری معین کند تا آنها بتوانند به زندگی خود ادامه بدهند .

اکنون امام پایین صلح نامه را امضا و مهر می نماید و این گونه است که امام، حماسه صلح را رقم می زند .

امروز، امام حکومت عراق را به معاویه واگذار کرد (حکومتی که بیش از پنج ماه و نیم طول نکشید) .

البته بعضی از شیعیان نمی توانند باور کنند که امام حسن(ع) با معاویه صلح کرده و برای همین بسیار ناراحت شده اند . ۱۰۴

اما ما باید تسلیم دستور امام خود باشیم، وقتی او دستور جنگ می دهد جنگ کنیم، وقتی دستور صلح می دهد صلح کنیم .

بذر صلحی را که امام، امروز می کارد نیاز به زمان دارد تا جوانه بزند و درخت تنومندی شود و بار دهد .

اگر یاران وفا داری داشتیم

اقامت امام در مدائن، چهل روز طول کشیده است و امروز او تصمیم می گیرد تا به سوی کوفه حرکت کند .

او نامه ای برای قیس و یارانش که در مَسْکِن (شمال بغداد) اردو زده اند می فرستد و از

آنها می خواهد تا به سوی کوفه باز گردند. ۱۰۵.

امام به سوی کوفه حرکت می کند و به مسجد کوفه می رود، مردم کوفه از او می خواهند تا برای آنان سخن بگوید.

مسجد پر از جمعیت است، امام به منبر می رود و چنین می گوید: «ای مردم! ما امیر شما و مهمان شما بودیم! ما خاندان پیامبر شما هستیم که خداوند ما را از هر گونه پلیدی پاک نموده است». ۱۰۶.

گوش کن! امام فقط این دو جمله را تکرار می کند.

صدای گریه مردم بلند می شود، کسی تا به حال، مسجد کوفه را این چنین ندیده است.

مردم منتظرند تا امام، سخن دیگری بگوید؛ اما آن حضرت فقط همان دو جمله را تکرار می کند.

آری امام این گونه دارد حرف دل خود را با مردم کوفه می گوید.

آری، شما با من بیعت کردید ولی آن لحظه که به یاری شما نیاز داشتم مرا تنها گذاشتید.

ما از مدینه به شهر شما آمدیم ولی شما چگونه از ما پذیرایی کردید؟!!

از آن طرف، وقتی معاویه امضای امام حسن (ع) را پای صلح نامه می بیند بسیار خوشحال می شود و در سپاه شام، جشن و شادی بر پا می شود.

معاویه با عده ای از سپاهیان خود به سوی کوفه حرکت می کند تا در آنجا مردم کوفه با او بیعت کنند.

آری، او سالهاست که آرزوی تصرف کوفه را داشته است و اکنون به این شهر می رود...

معاویه در نزدیکی های شهر کوفه است، او دستور می دهد تا سپاه شام در نُخَيْلَه (اردوگاه نظامی کوفه) اردو بزنند.

نُخَيْلَه همان اردوگاه بزرگ کوفه است که همیشه حضرت علی (ع)

وقتی می خواست به جنگ برود در آنجا اردو می زد .

طبق برنامه قبلی، با رسیدن معاویه به نُخَیله، امام حسن(ع) به آنجا می رود و با او بیعت می کند . ۱۰۷

آری، تاریخ تکرار می شود، یک زمان در مدینه، حضرت علی(ع) بعد از وفات پیامبر مجبور شد با ابوبکر بیعت کند و امروز هم امام حسن(ع) با معاویه بیعت می کند .

بعد از بیعت امام حسن(ع)، به مردم کوفه هم خبر داده می شود تا در روز جمعه برای خواندن نماز به نخيله (اردوگاه نظامی کوفه) بروند . ۱۰۸

روز جمعه فرا می رسد و سپاهیان شام و مردم کوفه، همه، برای خواندن نماز جمعه می آیند و امام حسن(ع) نیز در این جمع، حاضر است .

نماز به امامت معاویه برگزار می شود، بعد از نماز، معاویه به امام حسن(ع) می گوید : «ای حسن بن علی! برخیز و به مردم اعلام کن که از حکومت کناره گیری کرده ای و رهبری مسلمانان را به من واگذار نموده ای» .

امام از جای بر می خیزد رو به مردم می کند و می فرماید : «ای مردم ! معاویه گمان می کند چون من او را شایسته خلافت می دانستم با او صلح کرده ام ، امّا بدانید این خیال باطلی است . به خدا سوگند ! اگر شما مرا یاری می کردید و تنهائیم نمی گذاشتید هرگز با او صلح نمی نمودم چرا که رهبری امت اسلامی ، به فرموده پیامبر ، از آن من است ، امّا من برای صلاح مسلمانان ، از حقّ خود ، گذشتم» . ۱۰۹

معاویه به خیال خودش می خواست تا پیروزی خود را به رخ امام حسن(ع) بکشد ؛ امّا سخنان امام، حقایق را روشن ساخت .

آری، امام حسن(ع) به مردم فهماند که

درست است امروز معاویه به حکومت رسیده است ولی او خلیفه و رهبر مسلمانان نیست .

شمشیرها و نیزه ها را به مسجد بیاورید

بعد از چند روز، معاویه به داخل شهر کوفه می آید تا در مسجد کوفه مراسم بیعت برگزار شود .

قرار بر این شده است که همه مردم به مسجد بیایند و با او بیعت کنند .

معاویه همراه با اطرافیان خود به سوی کوفه حرکت می کند .

نگاه کن !

آن مرد کیست که جلوتر از معاویه راه می رود و پرچم او را به دوش گرفته است .

او حبیب بن حمّار است، من او را می شناسم او یکی از یاران حضرت علی(ع) بوده است چرا اکنون پرچم دار معاویه شده است ؟ مثل اینکه معاویه او را با پول خریده است .

همسفر خوبم !

خیلی دلم می خواهد برای تو خاطره ای را نقل کنم .

یک روز حضرت علی(ع) در مسجد کوفه، بالای منبر بود و مردم به سخنان او گوش می دادند .

ناگهان، آن حضرت به یکی از درهای مسجد (باب الفیل) اشاره کرد و فرمود : «روزی فرا می رسد که معاویه از این در، وارد این مسجد می شود در حالی که حبیب بن حمّار پرچم او را به دوش گرفته است» .

حبیب بن حمّار از پایین منبر گفت : «یا علی ! من از شیعیان و یاوران شما هستم، آخر چگونه ممکن است که پرچم دار معاویه بشوم» . ۱۱۰

آری، حبیب بن حمّار آن روز تعجب می کرد ؛ امّا امروز که معاویه به او پول زیادی داده است پرچم معاویه را بر دوش می کشد . ۱۱۱

معاویه از همان دری که حضرت علی(ع) پیش بینی کرده است، وارد مسجد کوفه می شود .

نگاه کن، امام حسن(ع) به

مسجد آمده است، معاویه از امام حسن (ع) می خواهد تا برخیزد و از مردم بخواهد تا با او بیعت کنند .

امام حسن (ع) از جای بر می خیزد و چنین می گوید : «ای مردم ! اگر شما در سرتاسر زمین بگردید غیر از من و برادرم کسی را پیدا نمی کنید که جدّ او پیامبر باشد . آگاه باشید که خلافت و رهبری مسلمانان حقّ من بود و معاویه برای رسیدن به آن به جنگ من آمد و من صلاح امت را در صلح با او یافتم ، اکنون بدانید که من با او بیعت کرده ام» . ۱۱۲

آیا عمرو عاص را می شناسی ؟

همان کسی که برای معاویه نقشه های زیرکانه می ریخت، همان کسی که در جنگ صفّین دستور داد تا قرآن را بر سر نیزه ها بکنند .

اکنون او بر می خیزد و چنین می گوید : «ای مردم عراق ! ما و شما همه، مسلمان هستیم ؛ اما میان ما اختلاف افتاد و شما در حقّ ما ظلم زیادی نمودید و امروز وقت آن رسیده است که گذشته را جبران کنید و با معاویه بیعت کنید» . ۱۱۳

مردم با معاویه بیعت می کنند، ابتدا بزرگان قبیله ها و بعد ریش سفیدان پیش قدم می شوند .

آنجا را نگاه کن !

قیس کنار امام حسن (ع) ایستاده است، همان فرمانده شجاعی که با چهار هزار نفر پیمان بسته بودند که تا پای جان در راه امام خود شمشیر بزنند .

اشک در چشمان او حلقه زده است، او باور نمی کرد که چنین روزی را ببیند .

آری، اگر مردم کوفه بی وفایی نمی کردند، اگر فریب وعده های معاویه را نمی خوردند، هیچ وقت کار به اینجا نمی رسید .

او با خود فکر می کند که آیا من

هم باید با معاویه بیعت کنم؟

قیس در حالی که اشک در چشمش حلقه زده است رو به امام حسن(ع) می کند و می گوید :

ای پسر رسول خدا، آیا اجازه می دهی که با معاویه بیعت کنم .

آری .

ولی من یک قسم مهم خورده ام . ۱۱۴

چه قسمی ؟

آن روز که معاویه برای من سگه های طلا فرستاد، می خواست من از شما جدا شوم من قسم خوردم که با معاویه روبرو نشوم مگر اینکه بین من و او شمشیر و نیزه باشد .

امام حسن(ع) با خود فکر می کند اگر همه یاران من مانند قیس این گونه باوفا بودند کار به اینجا کشیده نمی شد .

به معاویه خبر می دهند که قیس چنین قسمی خورده است، او خنده ای می کند و می گوید : «مگر قیس قسم نخورده است که مرا ملاقات نکند مگر اینکه بین من و او شمشیر و نیزه ها باشد، اکنون، چند شمشیر و نیزه در مقابل من قرار دهید تا قسم قیس درست باشد» .

اطرافیان معاویه نیزه و شمشیرهایی را مقابل معاویه می گذارند و قیس به نزد معاویه می رود و با او بیعت می کند . ۱۱۵

در اوج مردانگی

اکنون همه مردم با معاویه بیعت کرده اند، او سرمست پیروزی ظاهری خود می باشد برای همین به بالای منبر می رود و با غرور خاصی این چنین می گوید : «ای مردم کوفه ! به خدا قسم من با شما به جنگ نپرداختم تا شما نماز بخوانید و روزه بگیرید . جنگ من با شما برای این بود که می خواستم امیر شما گردم ، اکنون خداوند مرا به آرزویم رساند . در صلح نامه ای که من با حسن بن علی امضا کردم

، شرایطی ذکر شده است و من هم آنها را امضا و مهر کرده ام اما بدانید که من همه آن شرایط را زیر پا می نهم و به هیچ یک از آنها عمل نخواهم نمود». ۱۱۶

ناگهان، مردم کوفه عصبانی می شوند، از هر گوشه مسجد سر و صدا بلند می شود، آشوبی بر پا می شود .

ترس بر دل معاویه می نشیند، به راستی معاویه چه اشتباه بزرگی کرد که چنین حرفی را زد، او اکنون پشیمان است و نمی داند چه کند. ۱۱۷

مُسیب یکی از یاران امام حسن(ع) است، او از جای خود بر می خیزد و به نزد امام حسن(ع) می آید و می گوید :

جانم به فدایت، چرا شما با معاویه بیعت کردید و ما را امر به بیعت با او نمودید ؟ در حالی که شما نیروهای زیادی داشتید و می توانستید با او جنگ کنید .

الآن می خواهی چه بگویی ؟

من می گویم که بیعت خود را با معاویه بشکنید و همین الآن دستور جنگ بدهید برای این که معاویه، به شرایطی که در صلح نامه آمده است عمل نخواهد نمود .

ای مُسیب، آیا درست است که ما به پیمان خود وفا نکنیم ؟ ما با معاویه بیعت کرده ایم و هیچگاه پیمان خود را نمی شکنیم، اگر ما می خواستیم از راه نیرنگ و فریب وارد شویم، هرگز دشمنان بر ما پیروز نمی شدند. ۱۱۸

آری، کافی بود ؛ امام از این فرصت استفاده کند و به مردم اجازه قیام را بدهد و آن وقت، همین مردم، در همین مجلس، کار معاویه را تمام می کردند .

درست است که معاویه فاسق است ؛ اما در مرام امام حسن(ع)، نامردی وجود ندارد .

اگر امام

دستور حمله به معاویه را می داد تاریخ به گونه ای دیگر رقم می خورد ؛ اما همه اینها به قیمت یک نامردی بود .

در این معامله مهم، امام حسن(ع) مردانگی را انتخاب کرد و همین، رمز بقای نام اوست .

برای همین است که هر کس با مکتب شیعه آشنا می شود شیفته اش می شود .

امام حسن(ع) را نگاه کن !

چه استوار بر قلّه مردانگی ایستاده و به همه تاریخ، درس مرّوت و جوانمردی می دهد .

کاش پیش از این مرده بودی!

هنوز مسجد پر از هیاهو و آشوب است، ترس، تمام وجود معاویه را فرا گرفته است .

آیا حُجْر بن عَدی را می شناسی ؟

او یکی از بهترین یاران حضرت علی(ع) می باشد . ۱۱۹

او از جای خود بلند می شود و به سوی امام حسن(ع) می آید .

از ظاهر او معلوم است که بسیار ناراحت است، او با امام سخن می گوید .

من نمی دانم سخن او را برای شما نقل کنم یا نه ؟

اما بگذار تا آنچه را می شنوم برای تو بگویم، آری تو باید با غربت و مظلومیت امام حسن(ع) بیش از این آشنا شوی .

او به امام حسن(ع) می گوید : «کاش، پیش از این مرده بودی و ما هم، همه، مرده بودیم و چنین روزی را نمی دیدیم، بین که

چگونه ما شکست خورده ایم و اهل شام پیروز شدند» . ۱۲۰

این سخن بر امام بسیار گران می آید، آخر حُجْر یکی از بهترین شیعیان می باشد، سخن او آن هم در حضور معاویه، دل امام

را به درد می آورد .

نگاه کن، امام از جای خود بر می خیزد و از مسجد بیرون می رود . ۱۲۱

آری، سخن معاویه این قدر امام را ناراحت نکرد که سخن این دوست !

با خارج شدن امام از مسجد، مردم هم،

کم کم به خانه های خود می روند .

اکنون، حُجْر در خانه خود نشسته است و در فکر است که چرا آن سخن را به امام حسن(ع) گفته است، او با خود می گوید : «آخر مگر او امام من نیست، مگر من نباید تسلیم او باشم، چرا من چنین سخنی را در حضور معاویه به امام خود گفتم، چرا او را دشمن شاد نمودم؟» .

او نمی داند چه کند، خیلی دلش می خواهد که به دیدار امام حسن(ع) برود اما خجالت می کشد .

ناگهان در خانه به صدا در می آید، امام حسن(ع) کسی را فرستاده تا از حُجْر دعوت کند که به خانه او بیاید .

حُجْر خیلی خوشحال می شود و با عجله به سوی خانه امام حسن(ع) می رود .

او وارد خانه امام می شود تا نگاهش به آن حضرت می خورد شروع به گریه کردن می کند .

امام نگاهی به او می کند و می گوید : «ای حُجْر، من با معاویه صلح کردم تا شیعیان باقی بمانند، اگر من این کار را نمی کردم معاویه، همه شیعیان را می کشت» . ۱۲۲

در این میان که امام حسن(ع) با حُجْر سخن می گوید یکی از یاران ایشان به نام سفیان وارد می شود .

نمی دانم آیا تا به حال نام او را شنیده ای ؟

او یکی از بهترین یاران امام حسن(ع) می باشد، او گل سرسبد همه شیعیان زمان خود است . ۱۲۳

سفیان تا نگاهش به امام می خورد چنین می گوید : «السَّيِّئَاتُ عَلَيْكَ يَا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِينَ : سلام بر تو ای کسی که مؤمنان را ذلیل و خوار نمودی» .

همسفر خوبم !

آن روز که امام حسن(ع) قصد جنگ داشت مردم گروه گروه به معاویه می پیوستند و او را تنها می گذاشتند، امروز هم که

او صلح کرده است بهترین یارانش با او این گونه سخن می گویند .

حتما می خواهی بدانی که امام حسن(ع) در جواب سفیان چه می گوید .

امام جواب سلام او را می دهد و از او می خواهد تا بنشیند و به سخنان او گوش بدهد .

امام برای او سوره قدر را می خواند .

(انا انزلناه فی لیله القدر، و ما ادریک ما لیله القدر)

ای سفیان، بدان که شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است . ۱۲۴

امام می خواهد به او بفهماند که نگاه به حکومت ظاهری معاویه نکن، درست است که او اکنون بر تمام کشورهای اسلامی حکومت دارد ؛ اما حکومت واقعی از آن امام است .

آری شب قدر که فرا می رسد فرشتگان بر من نازل می شوند و پرونده سرنوشت همه مخلوقات را به نزد من می آورند، حکومت حقیقی در شب قدر است .

هر کس مرا می شناسد که می شناسد

معاویه برای شهرهای مختلف، حاکم معین می کند و اکنون تصمیم دارد تا به شام برگردد .

او قبل از سفر خود دستور می دهد تا همه مردم کوفه به مسجد بیایند .

مسجد کوفه پر از جمعیت است، اکنون او می خواهد برای مردم سخنرانی کند برای همین بالای منبر می رود و می گوید :
«ای مردم ! همانا حسن بن علی خود را شایسته رهبری مسلمانان نمی دانست و برای همین امر رهبری و خلافت را به من واگذار کرد زیرا مرا شایسته این مقام می دانست» . ۱۲۵

آری، معاویه می داند که صلح امام حسن(ع) یک نوع کناره گیری محسوب می شود و او می خواهد هر طور شده یک تأیید از آن حضرت برای حکومت خود بگیرد .

اما او نمی داند که امام حسن(ع)، هیچ گاه نخواهد گذاشت او به این هدف

خود برسد .

تا سخن معاویه به اینجا می رسد امام حسن(ع) از جای خود بلند می شود و چنین می گوید : «ای مردم ! شما می دانید که من فرزند رسول خدا هستم ، من از پیامبر هستم و پیامبر از من است . آیا آیه تطهیر را فراموش کرده اید؟ آن روزی که پیامبر ، من ، پدر و مادر و برادرم را در زیر عبای خود جمع کرد و رو به آسمان کرد و فرمود : "خدایا ! اینان ، خاندان من هستند از تو می خواهم هر گونه پلیدی را از ایشان دور گردانی" و این گونه بود که خدا این آیه را را نازل کرد : «و خداوند می خواهد شما خاندان را از هر پلیدی پاک کند» .

سخن امام حسن(ع) ادامه پیدا می کرد: «امروز ، چه شده است که معاویه خیال می کند من او را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار این مقام نمی دانم؟ ای مردم ، معاویه ، دروغ می گوید ، خاندان پیامبر به حکم قرآن ، شایستگی خلافت و رهبری مسلمانان را دارند . اما بعد از وفات پیامبر ، مسلمانان همواره به خاندان پیامبرشان ظلم و ستم نموده اند . امت اسلام با چشم خود دیدند که پیامبر در روز غدیر خم ، پدر مرا به عنوان جانشین خود معین نمود اما از پدر من روی گردانیدند و با دیگری بیعت نمودند» . ۱۲۶

معاویه از این که امام حسن(ع) این گونه دارد حقایق را برای مردم بیان می کند به وحشت می افتد .

آری، امروز در پای منبر، بزرگان شام نشسته اند، اهل شام تاکنون چنین سخنانی را نشنیده اند، دیگر صلاح نیست که اهل شام حقایق را بشنوند

اهل شام خیال می کنند که حضرت علی(ع) نماز هم نمی خوانده ؛ اما امروز می شنوند که حضرت علی(ع) و امام حسن(ع) به حکم قرآن معصوم هستند و خدا آنها را از هر گناه و معصیتی پاک نموده است .

معاویه آشفته است، چه کند ؟ باید هر طوری هست سخن امام حسن(ع) را قطع کند، چه بگوید، او چه فضیلتی برای خود یا پدرش دارد که بگوید ؟

او چاره ای نمی بیند جز اینکه زبان به فحش و ناسزا باز کند، زبانم لال، او بالای منبر به حضرت علی(ع) جسارت می کند، هر چه دلش می خواهد و می تواند ناسزا می گوید . ۱۲۷

در این میان امام حسین(ع) از جا بر می خیزد تا جواب معاویه را بدهد، امام حسن(ع) به او اشاره می کند که بنشیند . ۱۲۸

معاویه آنقدر با صدای بلند ناسزا می گوید که دیگر خسته می شود، اکنون نوبت آن است که امام حسن(ع) جواب بدهد :
«ای کسی که حضرت علی(ع) را به بدی یاد کردی ، بدان که من حسن هستم و تو معاویه ، پدر من علی است و پدر تو ابو سفیان ! مادر من فاطمه دختر پیامبر است و مادر تو هند جگر خوار ! جد من محمد است و جد تو خزب !

خدایا ! تو آن کسی را لعنت کن که حسب و نسبش از دیگری پست تر است .» ۱۲۹

ناگهان صدای «آمین» در فضای مسجد می پیچد .

سکوت بار دیگر مجلس را فرا می گیرد، معاویه سر خود را پایین انداخته است .

سپاهیان شام که اکنون، اینجا نشسته اند بسیار مشتاق هستند که امام حسن(ع) به سخن خود ادامه بدهد .

بار دیگر صدای امام در فضای مسجد می پیچد : «هر کس که

مرا می شناسد که می شناسد و هر کس که مرا نمی شناسد ، بداند : من حسن ، پسر رسول خدا هستم . من پسر آن کسی هستم که به پیامبری مبعوث شد و فرشتگان آسمان بر او درود می فرستند . من فرزند آن کسی هستم که دعایش مستجاب بود و شبِ معراج به آسمان ها سفر کرد .

من فرزند مکه و منایم . من فرزند رکن و مقامم . من فرزند مشعر و عرفاتم . من کسی هستم که حقم را غضب کردند .

من سید جوانان اهل بهشتم» . ۱۳۰

خواننده خوبم ! این مجلس ، اولین ثمره صلح امام حسن(ع) است ، بین که چگونه بزرگان شام به فکر فرو رفته اند .

آری ، تبلیغات معاویه ، کاری با آنها کرده بود که آنها امام حسن(ع) را به عنوان شخص کافر و گنهکار می شناختند ؛ اما امروز واقعیت برای آنها آشکار شد ، همه اینها به برکت حماسه صلح است .

به سوی مدینه می رویم

معاویه یکی از نیروهای خود را به عنوان امیر کوفه معین می کند و خودش به سوی شام حرکت می کند . ۱۳۱

اکنون ، امام حسن(ع) تصمیم می گیرد تا به مدینه بر گردد ، همه مردم با خبر می شوند و برای خداحافظی با امام می آیند .

قافله خاندان بنی هاشم آماده حرکت است ، امام حسین(ع) ، عباس ، زینب ، و . . . آماده سفر شده اند .

آری ، شما قدر خاندان پیامبر خود را ندانستید و ما برای همیشه از این شهر می رویم .

امام دستور حرکت را می دهد و کاروان به سوی مدینه حرکت می کند .

صدای زنگ شترها با صدای گریه زنان و مردان کوفه در هم می آمیزد . ۱۳۲

همه با خود فکر می کنند که آیا ما بار دیگر امام حسن(ع) و

امام حسین(ع) را در شهر خود خواهیم دید ؟

زنان با خود این سؤال را دارند که آیا می شود یک بار دیگر زینب به شهر ما بیاید ؟

کاروان از دروازه شهر کوفه بیرون می رود و راه حجاز را در پیش می گیرد .

آری، قهرمان حماسه صلح به سوی حرم جدش می رود .

او می رود ؛ اما چه پیروزمندانه می رود، چرا که او با حماسه صلح خود، اسلام را زنده کرده است .

او همه برنامه هایی را که معاویه برای نابودی اسلام کشیده بود، نقش بر آب کرده است .

هر مسلمانی در هر کجای دنیا و در هر زمانی، مدیون این حماسه بزرگ است .

همسفر خوبم !

سفر ما به پایان رسید ؛ اما از تو می خواهیم از جای خود بر خیزی، و به شرق و غربِ دنیای اسلام بروی، و چون موقع اذان فرا

برسد و از گلدسته های مساجد صدای الله اکبر را بشنوی به همه بگویی که :

این صدای حماسه امام حسن(ع) است که از گلدسته ها به گوش می رسد .

منابع

۱ . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی (ت ۶۲۰ هـ) ، تحقیق: إبراهيم البهادری ومحمد هادی به، طهران : دار الأسوه ، الطبعه الأولى ، ۱۴۱۳ هـ .

۲ . الأخبار الطوال ، أبو حنیفه أحمد بن داوود الدینوری (ت ۲۸۲ هـ) ، تحقیق: عبد المنعم عامر ، قم : منشورات الرضی ، الطبعه الأولى، ۱۴۰۹ هـ .

۳ . اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی) ، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت ۴۶۰ هـ) ، تحقیق : السید مهدی الرجائی ، قم : مؤسسه آل البيت

، الطبعة الأولى ، ١٤٠٤ هـ .

٤ . الاستيعاب في معرفة الأصحاب ، يوسف بن عبد الله القُرطبي المالكي (ت ٣٦٣ هـ) ، تحقيق : علي محمّد معوض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٥ . أسد الغابه في معرفة الصحابه ، أبو الحسن عزّ الدين عليّ بن أبي الكرم محمّد بن محمّد بن عبد الكريم الشيباني المعروف بابن الأثير الجزري (ت ٦٣٠ هـ) ، تحقيق : علي محمّد معوض وعادل أحمد ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٦ . الإصابه في تمييز الصحابه ، أبو الفضل أحمد بن عليّ بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود ، وعليّ محمّد معوض ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٧ . أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينيّ العامليّ الشقرايّي (ت ١٣٧١ هـ) ، إعداد : السيّد حسن الأمين ، بيروت : دار التعارف ، الطبعة الخامسة ، ١٤٠٣ هـ .

٨ . اكليل المنهج ، محمّد جعفر بن محمد طاهر الخراساني (١٠٨٠ هـ) .

٩ . الأمالي للطوسي ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قم : دار الثقافة ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

١٠ . الإمامه والسياسه (تاريخ الخلفاء) ، أبو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتيبه الدينوريّ (ت ٢٧٦ هـ) ، تحقيق : علي شيرى ، مكتبه الشريف الرضيّ قم ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .

أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (ت ٢٧٩ هـ) ، إعداد: محمّد باقر المحمودي ، بيروت : دار المعارف ، الطبعة الثالثة.

١٢ . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ، محمّد باقر بن محمّد تقي المجلسي (ت ١١١٠ هـ) ، تحقيق : دار إحياء التراث ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

١٣ . البدايه والنهايه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ٧٧٤ هـ) ، تحقيق : مكتبة المعارف ، بيروت : مكتبة المعارف .

١٤ . تاريخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمّد الحضرمي (ابن خلدون) (ت ٨٠٨ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٨ هـ .

١٥ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمري ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

١٦ . تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك) ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري الإمامي (ق ٥ هـ) ، تحقيق : محمّد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .

١٧ . تاريخ المدينة المنورة ، أبو زيد عمر بن شبة النميري البصري (ت ٢٦٢ هـ) ، تحقيق : فهم محمّد شلتوت ، بيروت : دار التراث ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

١٨ . تاريخ بغداد أو مدينة السلام ، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣ هـ) ، المدينة المنورة / بغداد : المكتبة السلفية .

١٩ . تاريخ خليفه بن خياط ، خليفه بن خياط

العصفري (ت ٢٤٠ هـ) ، تحقيق : سهيل زكار ، بيروت : دار الفكر ، ١٤١٤ هـ .

٢٠ . تاريخ دمشق ، علي بن الحسن بن هبه الله (ابن عساكر الدمشقي) (ت ٥٧١ هـ) ، تحقيق : علي شيري ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٢١ . التحرير الطاووسي ، حسن بن زين الدين الشهيد الثاني (صاحب المعالم) (ت ١٠١١ هـ) ، قم : دار الذخائر ، ١٣٦٨ ش .

٢٢ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن عليّ الحرائي المعروف بابن شعبه (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .

٢٣ . تفسير العياشي ، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمى السمرقندي المعروف بالعياشي (ت ٣٢٠ هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولي المحلاتي ، طهران : المكتبة العلميّه ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٠ هـ .

٢٤ . تفسير فرات الكوفي ، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ت ٥٤ هـ) ، إعداد : محمّد كاظم المحمودي ، طهران : وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامي ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

٢٥ . تفسير نور الثقلين ، عبد عليّ بن جمعه العروسيّ الحوزيّ (ت ١١١٢ هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسوليّ المحلاتيّ ، قم : مؤسسه إسماعيليان ، الطبعة الرابعة ، ١٤١٢ هـ .

٢٦ . تهذيب التهذيب ، أبو الفضل أحمد بن عليّ بن حجر العسقلانيّ (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٢٧ . تهذيب الكمال في أسماء الرجال ،

يونس بن عبد الرحمن المزيّ (ت ٧٤٢ هـ) ، تحقيق: الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

٢٨ . جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردى (ت ١٣٨٣ هـ) ، قم : المطبعة العلمية.

٢٩ . جامع الرواه ، محمّد بن علي الغروي الأردبيلي (ت ١١٠١ هـ) ، بيروت : دار الأضواء ، ١٤٠٣ هـ .

٣٠ . الجرح والتعديل ، عبد الرحمن بن أبي حاتم الرازي (ت ٣٢٧ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، ١٣٧١ هـ ، الطبعه الأولى.

٣١ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدي عج ، قم : مؤسّسه الإمام المهدي عج ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

٣٢ . رجال ابن داوود ، الحسن بن علي الحلّي (ت ٧٣٧ هـ) ، تحقيق : محمّد صادق آل بحر العلوم ، قم : منشورات الشريف الرضى ، ١٣٩٢ هـ .

٣٣ . رجال الطوسيّ ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسيّ (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : جواد القنوميّ ، قم : مؤسّسه النشر الإسلاميّ ، الطبعه الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٣٤ . رجال العلّامه الحلّي (خلاصه الأقوال) ، حسين بن يوسف الحلّي (العلّامه) (٧٢٦ هـ) ، قم : منشورات الشريف الرضى .

٣٥ . روضه الطالبين للنوى ، الإمام أبو زكريا يحيى بن شرف النوى الدمشقي (ت ٦٧٦ هـ) ، تحقيق : أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميه .

٣٦ . سير أعلام النبلاء ، أبو عبد الله محمّد بن

أحمد الذهبيّ (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة العاشره ، ١٤١٤ هـ .

٣٧ . شرح الأخبار في فضائل الأئمّه الأطهار ، أبو حنيفه القاضي النعمان بن محمّد المصريّ (ت ٣٤٣ هـ) ، تحقيق : السيّد محمّد الحسيني الجلالى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

٣٨ . شرح مسلم للنووى ، الإمام أبو زكريا يحيى بن شرف النووى الدمشقى (ت ٦٧٦ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى .

٣٩ . شرح نهج البلاغه ، عزّ الدين عبد الحميد بن محمّد بن أبى الحديد المعتزلى المعروف بابن أبى الحديد (ت ٦٥٦ هـ) ، تحقيق : محمّد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الثانيه ، ١٣٨٧ هـ .

٤٠ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، أبو القاسم عبيدالله بن عبد الله النيسابورىّ المعروف بالحاكم الحسكانيّ (ق ٥ هـ) ، تحقيق : محمّد باقر المحمودىّ ، طهران : مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .

٤١ . طرائف المقال فى معرفه طبقات الرجال ، على أصغر بن شفيح الموسوى الجابلقى (ت ١٣١٣ هـ) ، تحقيق : السيّد مهدي الرجائى ، قم : مكتبه آيه الله المرعشى النجفى .

٤٢ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

٤٣ . عمدته القارى فى شرح صحيح البخارى ، محمود بن أحمد العيني الحنفى (ت ٨٥٥ هـ) .

الغارات ، أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد المعروف بابن هلال الثقفي (ت ٢٨٣ هـ) ، تحقيق : السيد جلال الدين المحمّد الأرموي ، طهران : أنجمن آثار ملي ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٥ هـ .

٤٥ . غايه المرام ووجه الخصام في تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحراني (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : السيد علي عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربي ، ١٤٢٢ هـ .

٤٦ . الغدير في الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين أحمد الأميني (ت ١٣٩٠ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعة الثالثة ، ١٣٨٧ هـ .

٤٧ . فتح الباري شرح صحيح البخاري ، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر) (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٣٧٩ هـ .

٤٨ . الفتوح ، أبو محمد أحمد بن أعثم الكوفي (ت ٣١٤ هـ) ، تحقيق : علي شيري ، بيروت : دار الأضواء ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .

٤٩ . الفصول المهمه في معرفه أحوال الأئمه ، علي بن محمّد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صباغ (ت ٨٥٥ هـ) ، بيروت : مؤسسه الأعلمي .

٥٠ . فضائل أمير المؤمنين ، أحمد بن محمد المعروف بابن عقده (ت ٣٣٢ هـ) .

٥١ . الكافي ، أبو جعفر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : دارالكتب الإسلاميه ، الطبعة الثانيه ، ١٣٨٩ هـ .

٥٢ . الكامل في التاريخ ، علي بن محمد الشيباني الموصلي (ابن الأثير) (ت ٦٣٠ هـ) .

هـ) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، ١٤٠٨ هـ ، الطبعة الأولى .

٥٣ . كتاب سليم بن قيس ، سليم بن قيس الهلالي العامري (ت حوالي ٩٠ هـ) ، تحقيق : محمد باقر الأنصاري ، قم : نشر الهادي ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٥٤ . كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه ، على بن عيسى الإبليّ (ت ٦٨٧ هـ) ، تصحيح : السيّد هاشم الرسوليّ المحلّاتى ، بيروت : دارالكتاب الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١ هـ .

٥٥ . مدينه المعاجز ، السيّد هاشم البحرانى ، (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : عزّه الله المولائى الهمدانى ، قم : مؤسسه المعارف الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .

٥٦ . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النورى (ت ١٣٢٠ هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

٥٧ . مسند أحمد ، أحمد بن محمد بن حنبل الشيبانى (ت ٢٤١ هـ) ، تحقيق : عبد الله محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانيه ، ١٤١٤ هـ .

٥٨ . مشاهير علماء الأمصار ، محمّد بن حبان البستي (ت ٣٥٤ هـ) ، تحقيق : رزوق على إبراهيم ، بيروت : دار الوفاء ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .

٥٩ . مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول ، كمال الدين محمّد بن طلحه الشافعى (ت ٦٥٤ هـ) ، نسخه مخطوطه ، قم : مكتبه آيه الله المرعشى .

٦٠ . معجم البلدان ، أبو عبد الله شهاب الدين ياقوت بن عبد الله الحموى الرومى (ت ٦٢٦ هـ)

(، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٩ هـ .

٦١ . معجم رجال الحديث ، أبو القاسم بن علي أكبر الخوئي (ت ١٤١٣ هـ) ، قم : منشورات مدينة العلم ، الطبعة الثالثة ، ١٤٠٣ هـ .

٦٢ . معرفة الثقات ، أبو الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح العجلي الكوفي (ت ٢٦١ هـ) ، تحقيق : عبد العظيم البستوي ، المدينة المنورة : مكتبة الدار ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٥ هـ .

٦٣ . مقاتل الطالبين ، أبو الفرج علي بن الحسين بن محمد الأصبهاني (ت ٣٥٦ هـ) ، تحقيق : السيد أحمد صقر ، قم : منشورات الشريف الرضي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٥ هـ .

٦٤ . مناقب آل أبي طالب = مناقب ابن شهر آشوب ، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت ٥٨٨ هـ) ، قم : المطبعة العلمية .

٦٥ . نزه الناظر وتنبية الخواطر ، أبو عبد الله الحسين بن محمد الحلواني (ت ٥ هـ) ، تحقيق : مؤسسسه الإمام المهدي عج ، قم : مؤسسسه الإمام المهدي عج ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

٦٦ . نظم درر السمطين ، محمد بن يوسف الزرندی (ت ٧٥٠ هـ) ، إصفهان : مكتبة الإمام أمير المؤمنين ، ١٣٧٧ هـ .

٦٧ . نقد الرجال ، مصطفى بن الحسين التفرشي (القرن الحادي عشر) ، قم : ملباسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الأولى ، ١٤١٨ هـ .

٦٨ . نهج البلاغه ، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين (ت

ه) ، تحقیق : السید کاظم المحمّدی ومحمّد الدشتی ، قم : انتشارات الإمام علی ، الطبعة الثانية ، ۱۳۶۹ ه .

۶۹ . الهدایه الكبرى ، أبو عبد الله الحسين بن حمدان الخصبی (ت ۳۳۴ ه) ، بیروت : مؤسسه البلاغ للطباعة والنشر ، الطبعة الرابعة ، ۱۴۱۱ ه .

۷۰ . ینابیع المودّه لذوی القربی ، سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی (ت ۱۲۹۴ ه) ، تحقیق : علی جمال أشرف الحسینی ، طهران : دار الأسوه ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۶ ه .

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجال شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه

برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی

از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات و ثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتاب نویسنده

کتاب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر و ثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

رمان مذهبی

۱ - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ - قصه معراج: حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت

۶ - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ - روی دست آسمان: عید غدیر

۸ - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المومنین

۹ - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳-۱۹: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ - داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

آموزه های دینی

۲۶ - خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ - با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ - خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ - در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ - یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ - آسمانی ترین عشق: فضیلت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ - سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ - راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ - معجزه دست دادن: آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتاب عربی

۴۹ - تحقیق «فهرست سعد» .

۵۰ - تحقیق «فهرست الحمیری» .

۵۱ - تحقیق «فهرست حمید» .

- ۵۲ - تحقیق « فهرست ابن بطّه » .
- ۵۳ - تحقیق « فهرست ابن الولید » .
- ۵۴ - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .
- ۵۵ - تحقیق « فهرست الصدوق » .
- ۵۶ - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .
- ۵۷ - تحقیق « آداب أمير المؤمنين » .
- ۵۸ - الصحيح في فضل الزياره الرضويه .
- ۵۹ - الصحيح في البكاء الحسيني .
- ۶۰ - الصحيح في فضل الزياره الحسينيه .
- ۶۱ - الصحيح في كشف بيت فاطمه (س) .
- ۶۲ - صرخه النور .
- ۶۳ - إلى الرفيق الأعلى .

نشر و ثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر و ثوق می باشد).

انتشارات و ثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را در حوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری و فرهنگی نسل جوان کشور عزیزمان ایران برداشته و این توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان و اندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت و بصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفه و کلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات و ثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکنون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عنوان اندیشه سبز روانه بازار نمایم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نمایم.

خرید کتاب های فارسی نویسنده

تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰

همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: www.Nashrvosoogh.com

سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

۱. وذلك في يوم الجمعة الحادى والعشرين من شهر رمضان سنة أربعين من الهجرة الإرشاد ج ۲ ص ۸ . ۲ . أسأل الله أن يجعل لى منهم فرجاً عاجلاً، فوالله لولا طمعى عند لقاء عدوى فى الشهاده، وتوطينى نفسى على المتبه، لأحببت ألا ألقى مع هؤلاء يوماً واحداً، ولا ألتقى بهم أبداً: نهج البلاغه ج ۳ ص ۶۰؛ الغارات ج ۱ ص ۲۹۹، بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۵۶۵ شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ج ۶ ص ۹۳، تاريخ الطبرى ج ۴ ص ۸۳ . ۳ . وإنما أراد بهذا ألا يعلم أحد من أعدائه موضع قبره: فرحه الغرى ص ۶۱، بحار الأنوار ج ۴۷ ص ۲۱۴؛ ودُفن على رضى الله عنه وصلى عليه الحسن وكبر خمساً، فلا يعلم أحد أين دُفن: الأخبار الطوال ص ۲۱۶ . ۴ . فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه وقال:... قد دُفن فى هذه الليله رجل لم يدركه الأولون بعلم والآخرون بحلم، ولقد كان النبى صلى الله عليه وآله وسلم إذا قدمه للحرب فجبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره... كتاب الفتوح ج ۴ ص ۲۸۲ . ۵ . من عرفنى فقد عرفنى، ومن لم يعرفنى فأنا الحسن بن محمد النبى صلى الله عليه وآله وسلم... أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، أنا ابن الداعى إلى الله، أنا ابن الذى أرسل رحمة للعالمين، وأنا من أهل بيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً... وأنا من أهل البيت الذين افترض الله

موَدّتهم وولايَتهم...: الأُمالي للطوسي ص ٢٧٠، كشف الغمّه ج ٢ ص ١٥٦، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٣٦١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٤٢٦، فضائل أمير المؤمنين لابن عقده ص ١٣٢، غايه المرام ج ٢ ص ٣٢٠. ٦. أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن أرسل إلى عليّ وفاطمه والحسن والحسين...: الأُمالي للطوسي ص ٢٦٣، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩. ٧. اعتنق عليّاً بيمينه والحسن بشماله والحسين على بطنه... اللهم إنّه هؤلاء أهليّ وعترتي، فأذهب عنهم الرجس...: تاريخ دمشق ج ١٤ ص ١٤٣، الأُمالي للطوسي ص ٢٦٣، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩، وراجع: الكافي ج ١ ص ٢٨٧، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ١٩٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ١٨٧، تفسير العيّاشي ج ١ ص ٢٥٠، تفسير فرات ص ١١١، كشف الغمّه ج ١ ص ٤٦، شواهد التنزيل للحسكاني ج ٢ ص ١١٠، مسند أحمد ج ٦ ص ٢٩٨، نظم درر السمطين ص ٢٣٩، تفسير الآلوسي ج ٢٢ ص ١٥، تاريخ دمشق ج ١٤ ص ١٣٩، ينابيع المودّه ج ٢ ص ٤٣١. ٨. فقام عبد الله بن عباس بين يديه فقال: معاشر الناس، هذا ابن نبيكم ووصي إمامكم فبايعوه: كشف الغمّه ج ٢ ص ١٥٦، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٣٦٢، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٦. ٩. فقالوا: ما أحبه إلينا وأوجب حقّه علينا وأحقّه بالخلافه. وبادروا إلى بيعته راغبين...: مقاتل الطالبين ص ٣٣، الإرشاد للمفيد ج ٢ ص ٨. ١٠. أنت خليفه أبيك ووصيّه، ونحن السامعون المطيعون لك، فمرنا بأمرك...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٣. ١١. وبايعه

أكثر من أربعين ألفاً كانوا قد بايعوا أباه على الموت، وكانوا أطوع للحسن وأحبّ له...: أسد الغابه ج ٢ ص ١٣؛ البته "حافظ عجلي" در كتاب خود، عدد بيعت کنندگان با امام حسن ٧٧ را هفتاد هزار نفر را ذکر کرده است: بايع الحسن بعد وفاه عليّ سبعون ألفاً: معرفه الثقات ج ١ ص ٢٩٦. ١٢. فرتب العمال وأمر الأمراء وأنفذ عبد الله بن العباس إلى البصره، ونظر في الأمور: الإرشاد ج ٢ ص ٩، كشف الغمّه ج ٢ ص ١٦١؛ فأقام الحسن بالكوفه شهرين كاملين لا ينفذ إلى معاويه أحداً ولا ذكر المسير إلى الشام: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٣. ١٣. وبقي نحو سبعة أشهر خليفه بالعراق وما وراءه من خراسان والحجاز واليمن وغير ذلك...: أسد الغابه ج ٢ ص ١٣. ١٤. فإنّك تعلم أنّي أحقّ بهذا الأمر منك عند الله وعند كلّ أوّاب حفيظ ومن له قلب منيب. واثق الله ودع البغي واحقن دماء المسلمين، فوالله ما لك خير في أن تلقى الله من دمائهم بأكثر ممّا أنت لانيه به، وادخل في السلم والطاعه ولا تنازع الأمر أهله ومن هو أحقّ به منك، ليطفئ الله النائره بذلك ويجمع الكلمه ويصلح ذات البين، وإن أنت أبيت إلاّ التماذي في غيئك سرت إليك بالمسلمين فحاكمتك حتى يحكم الله بيننا وهو خير الحاكمين: مقاتل الطالبين ص ٣٦، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٠، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٣٤. ١٥. وقد علمت أنّ أباك سار إلينا فحاربنا، ثم صار من أمره إلى أن اختار رجلاً واخترنا رجلاً؛ ليحكمما بما يصلح عليه أمر الأُمّه وتعود به الألفه والجماعه

، وأخذنا على الحكمين بذلك عهد الله وميثاقه ، وأخذنا منّا مثل ذلك على الرضا بما حكما ، ثمّ أنّهما اتّفقا على خلع أبيك فخلعاه ، فكيف تدعوني إلى أمرٍ إنّما تطلبه بحقّ أبيك وقد خرج أبوك منه ؟ فانظر لنفسك أبا محمّد ولدينك والسلام: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٦. ١٦ . ودسّ معاويه رجلاً من بنى حمير إلى الكوفه ورجلاً من بنى القين إلى البصره؛ يكتبان إليه بالأخبار ويفسدا على الحسن عليه السلام الأمور...: مقاتل الطالبين ص ٣٣، الإرشاد ج ٢ ص ٩. ١٧ . عرف ذلك الحسن، فأمر باستخراج الحميري من عند حجام بالكوفه، فأخرج فأمر بضرب عنقه، وكتب إلى البصره فاستخرج القيني من بنى سليم وضربت عنقه: الإرشاد ج ٢ ص ٩، وراجع كشف الغمّه ج ٢ ص ١٦١، شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد ج ١٦ ص ٣١. ١٨ . أمّا بعد، فإنّك دسست الرجال للاحتيال والاعتيال، وأرصدت العيون كأنّك تحبّ اللقاء، وما أوشك ذلك فتوقّعه إن شاء الله...: الإرشاد ج ٢ ص ٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٥، كشف الغمّه ج ٢ ص ١٦١. ١٩ . وكتب الحسن إلى معاويه مع جُنْدَب بن عبد الله الأزدي...: مقاتل الطالبين ص ٣٤، فأجابه معاويه على يدى جُنْدَب الأنصاري موصل كتاب الحسن: مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٩٤. ٢٠ . فلو علمت أنّك أضبط منّي للرعيه وأحوط على هذه الأئمّه وأحسن سياسه وأقوى على جمع الأموال وأكيد للعدوّ، لأجبتك إلى ما دعوتني إليه ، ورأيتك لذلك أهلاً، ولكن قد علمت أنّي أطول منك ولايهً ، وأقدم منك لهذه الأئمّه تجربهً ، وأكبر منك سنّاً فأنت أحقّ أن تجيئني إلى

هذه المنزله التي سألتني ، فادخل في طاعتي ولك الأمر من بعدى، ولك ما فى بيت مال العراق بالغاً ما بلغ ، تحمله إلى حيث أحببت ، ولك خراج أى كور العراق شئت ، معونه لك على نفقتك ، يجيها أمينك ، ويحملها إليك فى كل سنه... مقاتل الطالبين ص ٣٧، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٠، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٣٦ . ٢١ . ثم كتب إلى عمّاله على النواحي بنسخه واحده : من عبد الله معاويه أمير المؤمنين إلى فلان بن فلان ومن قبله من المسلمين . سلام عليكم ، فإني أحمد إليك الله الذى لا- إله إلا هو . أما بعد ، فالحمد لله الذى كفاكم مؤنه عدوكم وقتل خليفتم ، إن الله بلطفه وحسن صنعه أتاح لعليّ بن أبى طالب رجلاً- من عباده فاغتاله فقتله ، فترك أصحابه متفرّقين مختلفين ، وقد جاءتنا كتب أشرافهم وقاداتهم يلتمسون الأمان لأنفسهم وعشائهم ، فأقبلوا إلّى حين يأتيكم كتابى هذا بجهدكم وجندكم وحسن عدتكم ، فقد أصبتم بحمد الله الثأر وبلغتم الأمل ، وأهلك الله أهل البغى والعدوان ، والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته: شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٣٧ . ٢٢ . ثم تكلم عتبه بن أبى سفيان ، فكان أول ما ابتدأ به أن قال : يا حسن، إن أباك كان شرّ قريش لقريش، أقطعه لأرحامها ، وأسفكه لدمائها ، وإنك لمن قتله عثمان ، وإنّ فى الحقّ أن نقتلك به ، وإنّ عليك القود فى كتاب الله عزّوجلّ، وإنّا قاتلوك به ، فأما أبوك فقد تفرّد الله بقتله فكفاناه ، وأما رجاًو للخلافه فلست منها، لا فى قدحه زندك... الاحتجاج

ج ١ ص ٤٠٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٧١. ٢٣. فأقسمت عليك بحقّي لما أغمدت سيفك وكففت يدك...: تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢٠٨. ٢٤. يا أمير المؤمنين، علام تمنع الناس من قتالهم؟ فقال: أقسمت عليك يا ابن أخي لما كففت يديك...: تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢٠٨. ٢٥. فمنعهم من ذلك الحسن وابن الزبير ومحمّد بن طلحة... وخرج الحسن بن علي...: تاريخ دمشق ج ٣٩ ص ٤٣٥. ٢٦. قال عليّ رضي الله عنه للحسن: إئت الرجل، قال: قد فعلت، فأقسم عليّ إلا رجعت...: تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢١٣. ٢٧. كان طلحة قد استولى على أمر الناس في الحصار، وأمرهم بمنع من يدخل عليه والخروج من عنده، وأن يدخل الماء عليه...: الغدير ج ٩ ص ٢٠٥. ٢٨. فبعث إليه عليّ ثلاث قرب مملوءة من الماء، مع نفرٍ من بني هاشم...: الفتوح ج ٢ ص ٤١٧، الإمامة والسياسة ج ١ ص ٤١؛ فحاصروه، فأدخل معه جرار الماء والطعام إلى داره ومعه فتيان قريش فيهم الحسن بن عليّ...: تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢٠٦؛ فكان أولهم إنجاداً لهم عليّ وأُمّ حبيبه، جاء عليّ في الغلس فقال: يا أيّها الناس، إنّ الذي تصنعون...: تاريخ دمشق ج ٣٩ ص ٤٣٤، تاريخ الطبري ج ٣ ص ٤١٧. ٢٩. وكتب أكثر أهل الكوفة إلى معاوية: فإنّا معك، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليك...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٥. ٣٠. دسّ معاوية إلى عمرو بن حريث، والأشعث بن قيس، وإلى حجر بن الحجر، وشيث بن ربعي، دسيساً أفرد كلّ

واحد منهم بعين من عيونه ، أنك إن قتلت الحسن بن علي فلكم مئتا ألف درهم ، وجند من أجناد الشام ، و بنت من بناتي : علل الشرائع ج ١ ص ٢٢٠ ، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٣ ، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٩ . ٣١ . وبلغ الحسن خبره ومسيره نحوه ، وأنه قد بلغ جسر منبج ، فتحرك عند ذلك ، وبعث حجر بن عدى فأمر العمال والناس بالتهيؤ للمسير : مقاتل الطالبين ص ٣٩ ، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٣٨ ، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٨ . ٣٢ . ثم وجه إليه قائداً في أربعة آلاف ، وكان من كنده ، وأمره أن يعسكر بالأنبار ولا يحدث شيئاً حتى يأتيه أمره ، فلما توجه إلى الأنبار ونزل بها... الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤ ، مدينه المعاجز ج ٣ ص ٤٠٣ . ٣٣ . علم معاويه بذلك ، بعث إليه رسالاً وكتب إليه معهم : إنك إن أقبلت إلى أولك بعض كور الشام والجزيره ، غير منفس عليك ، وأرسل إليه بخمسمئه ألف درهم... الهدايه الكبرى ص ١٩٠ ، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤ . ٣٤ . فقبض الكندي عدو الله المال ، وقلب على الحسن ، وصار إلى معاويه في مئتي رجل من خاصيته وأهل بيته... الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤ ، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٣ . ٣٥ . فبعث إليه رجلاً من مراد في أربعة آلاف ، وتقدم إليه بمشهد من الناس ، وتوكد عليه... فحلف له بالأيمان التي لا تقوم لها الجبال أنه لا يفعل... الهدايه الكبرى ص ١٩٠ ، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤ . ٣٦ . فلما توجه إلى الأنبار ، أرسل معاويه إليه رسالاً وكتب إليه بمثل

ما كتب إلى صاحبه ، وبعث إليه بخمسة آلاف درهم، ومناه أي ولاية أحب من كور الشام والجزيره، فقلب على الحسن ، وأخذ طريقه إلى معاويه ، ولم يحفظ ما أخذ عليه من العهود...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٣. ٣٧. ثم كتب معاويه إلى الحسن عليه السلام: يا ابن عم ، لا تقطع الرحم الذي بيني وبينك، فإن الناس قد غدروا بك وبأييك من قبلك: الهدايه الكبرى ص ١٩٠، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤. ٣٨. فخرج الحسن عليه السلام وصعد المنبر ، فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال: أما بعد ، فإن الله كتب الجهاد على خلقه وسمّاه كرهاً ، ثم قال لأهل الجهاد من المؤمنين : «وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» ، فلستم أيها الناس نائلين ما تحبون إلا بالصبر على ما تكرهون . بلغني أن معاويه بلغه أننا أزمعنا على المسير إليه فتحرك لذلك ، اخرجوا رحمكم الله إلى معسكركم بالنخيله حتى ننظر وتنظروا ونرى وتروا...: مقاتل الطالبين ص ٣٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٠. ٣٩. وإنه في كلامه ليتخوف خذلان الناس له، قال: فسكتوا، فما تكلم منهم أحد ، ولا أجابه بحرف...: شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٣٨، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٨. ٤٠. فلما رأى ذلك عدى بن حاتم قام فقال: أنا ابن حاتم ، سبحان الله! ما أقبح هذا المقام ! ألا- تجيئون إمامكم وابن بنت نبيكم؟ أين خطباء مضر؟ أين المسلمون؟... ثم استقبل الحسن بوجهه فقال : أصاب الله بك المرشد وجنبك المكاره ، ووفقك لما يُحمد ورده وصدرة، قد سمعنا مقالتك وانتهينا إلى

أمرك، وسمعنا لك وأطعناك فيما قلت وما رأيت ، وهذا وجهي إلى معسكري، فمن أحب أن يوافيني فليواف ! ثم مضى لوجهه، فخرج من المسجد ودابته بالباب، فركبها ومضى إلى النخيلة...: مقاتل الطالبين ص ٣٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٠. ٤١. وقام قيس بن سعد بن عباده الأنصاري ، ومعقل بن قيس الرياحي ، وزيد بن صعصعه التيمي ، فأتبوا الناس ولا موهم وحزضوهم ، وكلموا الحسن عليه السلام بمثل كلام عدى بن حاتم في الإجابة والقبول...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٣٩. ٤٢. وخرج الحسن إلى العسكر، واستخلف على الكوفة المغيرة بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب...: نفس المصدرين السابقين. ٤٣. فاجتمعت العساكر إلى معاوية ، وروى أنهم بلغوا ستين ألفاً ، فسار بها قاصداً إلى العراق: مقاتل الطالبين ص ٣٩. ٤٤. لو سلمت له الأمر فأيم الله لا ترون فرجاً أبداً مع بني أمية ، والله ليسومونكم سوء العذاب، حتى تتمنوا أن عليكم جيشاً جيشاً، ولو وجدت أعواناً ما سلمت له الأمر ؛ لأنه محرم على بني أمية...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٥. ٤٥. فسار حتى أتى حمام عمر ، ثم أخذ على دير كعب ، فنزل ساباط دون القنطرة، وبات هناك...: مقاتل الطالبين ص ٤٠، الإرشاد ج ٢ ص ١١، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٦. ٤٦. سار الحسن عليه السلام في عسكر عظيم حتى نزل دير عبد الرحمن، فأقام به ثلاثاً حتى اجتمع الناس...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١، شرح نهج البلاغه ج

١٦ ص ٣٩. ٤٧. ثم دعا عُبيد الله بن العباس فقال له : يا ابن عمّ، إنّي باعث معك اثني عشر ألفاً من فرسان العرب وقراء المصر ، الرجل منهم يزيد الكتيبه ، فسر بهم ، وألن لهم جانبك، وابسط لهم وجهك ، وافرش لهم جناحك ، وأذنهم من مجلسك ، فإنهم بقيه ثقات أمير المؤمنين عليه السلام، وسر بهم على شطّ الفرات حتّى تقطع بهم الفرات، حتّى تسير بمسكن ، ثم امض حتّى تستقبل بهم معاويه ، فإن أنت لقيته فاحتسه حتّى آتيك، فإنّي على أثرك وشيكاً ، وليكن خبرك عندي كلّ يوم، وشاور هذين يعني قيس بن سعد وسعيد بن قيس ، وإذا لقيت معاويه فلا تقاتله حتّى يقاتلك، فإن فعل فقاتله ، فإن أصبت فقيس بن سعد على الناس...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٣٩. ٤٨ . كان مثل البعير جسمًا، وكان خفيف اللحيه...: اختيار معرفه الرجال ج ١ ص ٣٢٦؛ رأيت قيس بن سعد وكان قد خدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم عشر سنين...: التاريخ الكبير ج ٧ ص ١٤١؛ عن أنس قال: كان منزله قيس بن سعد بن عباده من النبي كمنزله الشرط من الأمير: الجرح والتعديل ج ٧ ص ٩٩، مشاهير علماء الأمصار لابن حبان ص ١٠١. ٤٩ . قيس بن سعد بن عباده، وهو ممّن لم يبايع أبا بكر...: رجال الطوسي ص ٧٩، برای اطلاع بیشتر از ترجمه قيس بن سعد مراجعه كنيد به: اختيار معرفه الرجال ج ١ ص ١٧٨، خلاصه الأقوال ص ٢٣١، رجال ابن داوود ص ١٥٥، نقد الرجال ج ٤ ص ٥٨، جامع الرواه ج ٤ ص ٥٨،

طرائف المقال ج ٢ ص ١٤٥، التحرير الطاووسى ص ٤٧٢، إكليل المنهج ص ٥٦٠، معجم رجال الحديث ج ١٥ ص ٩٦. ٥٠. على ميمنه على، قيس بن سعد بن عباده: تاريخ خليفه بن خياط ص ١٤٩. ٥١. كان رجلاً طوّالاً يركب الفرس المشرف ورجلاه يخطآن فى الأرض...: شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٤٨، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٤؛ كانت لعلى يدان يعنى قيس بن سعد والاشتر...: أنساب الأشراف ص ٣٩٩. ٥٢. وسار عن الكوفه إلى لقاء معاويه، وكان قد نزل مسكن...: الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ٤٠٤؛ إنهم نازلوا معاويه بقريه يقال لها الجبونه ، بإزاء مسكن...: الإرشاد ج ٢ ص ١٣؛ ومسكن بالفتح ثم السكون وكسر الكاف: موضع على نهر دجيل قريباً من أوانى عند دير الجاثليق: معجم البلدان ج ٥ ص ١٢٧. ٥٣. فلما كان الليل أرسل معاويه إلى عبيد الله بن عباس أنّ الحسن قد راسلنى فى الصلح، وهو مسلم الأمر إلى ، فإن دخلت فى طاعتي الآن كنت متبوعاً، وإلا دخلت وأنت تابع ، ولك إن أجبته الآن أن أعطيك ألف ألف درهم، أعجل لك فى هذا الوقت نصفها ، وإذا دخلت الكوفه النصف الآخر: مقاتل الطالبين ص ٤٢، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٤٢. ٥٤. فانسلّ عبيد الله ليلاً فدخل عسكر معاويه ، فوفى له بما وعده ، وأصبح الناس ينتظرونه أن يخرج فيصلّى بهم، فلم يخرج، حتى أصبحوا فطلبوه فلم يجدوه ، فصلّى بهم قيس بن سعد بن عباده ، ثم خطبهم فثبتهم ، وذكر عبيد الله فنال منه، ثم أمرهم بالصبر والنهوض إلى العدو ، فأجابوه

بالطاعة ، وقالوا له : انهض بنا إلى عدونا على اسم الله ، فنهض بهم...: نفس المصدرين السابقين . ٥٥ . خرج إليهم بسر بن أرطاه ، فصاحوا إلى أهل العراق : ويحكم ، هذا أميركم عندنا قد بايع ، وإمامكم الحسن قد صالح ، فعلام تقتلون أنفسكم؟...: نفس المصدرين السابقين . ٥٦ . جعل أهل العراق يتوجهون إلى معاوية قبيله بعد قبيله ، حتى خفّ عسكره [عسكر قيس] ، فلما رأى ذلك...: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٩ . ٥٧ . تعداد ياران قيس چهار هزار نفر ذکر شده است ، اين مطلب از نقل زير استفاده مى شود: قد روى أنّ الحسن لما صالح معاوية اعتزل قيس بن سعد فى أربعة آلاف ، وأبى أن يبايع...: مقاتل الطالبين ص ٤٧ ، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٤٨ . ٥٨ . وكتب معاوية إلى قيس بن سعد يدعوه ويمنيه ، فكتب إليه قيس : لا-والله لا تلقانى أبداً إلا بينى وبينك الريح...: مقاتل الطالبين ص ٤٢ ، الغدير ج ٢ ص ٨٤ ، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٤٢ . ٥٩ . فكتب إليه معاوية لما يئس منه: أمّا بعد ، فإنك يهودى ابن يهودى ، تشقى نفسك وتقتلها فيما ليس لك ، فإن ظهر أحبّ الفريقين إليك نبذك وعزلك: الغدير ج ٢ ص ٩٩ . ٦٠ . فكتب إليه قيس بن سعد: أمّا بعد ، فإنما أنت وثن ابن وثن ، دخلت فى الإسلام كرهاً ، وأقمت فيه فرقاً ، وخرجت منه طوعاً ، ولم يجعل الله لك فيه نصيباً ، لم يقدم إسلامك ، ولم يحدث نفاقك ، ولم تزل حرباً لله ولرسوله ، وحزباً من أحزاب المشركين ، وعدوّ الله ونيّه...: مقاتل الطالبين ص ٤٣ . ٦١ . فقتل من

أصحاب معاوية جماعه وجرح منهم بشر كثير، وكذلك من أصحاب قيس بن بشر...: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٩. ٦٢. وإني والله لا أقاتله أبداً حتى لا أجد من قتاله بدأ...: تاريخ الطبري ج ٤ ص ١٢٥. ٦٣. دس معاوية إلى عمرو بن حريث، والأشعث بن قيس، وإلى حجر بن الحجر، وشبث بن ربعي، دسيساً أفرد كل واحد منهم بعين من عيونه: إنك إن قتلت الحسن بن علي فلك مئتا ألف درهم، وجد من أجناد الشام، و بنت من بناتي: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٣، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٩. ٦٤. فبلغ الحسن عليه السلام ذلك، فاستلأم ولبس درعاً وكفراً، وكان يحترز ولا يتقدم للصلاه بهم إلا كذلك، فرماه أحدهم في الصلاه بسهم...: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٣. ٦٥. فكتب إليه معاوية في الهدنه والصلح...: الإرشاد ج ٢ ص ١٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٨. ٦٦. وأنفذ إليه بكتب أصحابه الذين ضمنوا له فيها الفتك به وتسليمه إليه...: نفس المصدرين السابقين. ٦٧. كتب جماعه من رؤء القبائل إلى معاوية بالسمع والطاعة له في السر، واستحثوه على السير نحوهم، وضمنوا له تسليم الحسن عليه السلام إليه عند دنوهم من عسكره، أو الفتك به...: كشف الغمّه ج ٢ ص ١٦٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٧. ٦٨. وكتب أكثر أهل الكوفه إلى معاوية: فإننا معك، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليك...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٥. ٦٩. فلما

رأى ذلك، كتب إلى الحسن بن عليّ يخبره بما هو فيه...: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٩. ٧٠. فاجتمعت العساكر إلى معاوية ، وروى أنّهم بلغوا ستين ألفاً ، فسار بها قاصداً إلى العراق: مقاتل الطالبين ص ٣٩. ٧١. شاع في العسكر أنّ قيس بن سعد قُتل، واهتاج الناس وماج بعضهم في بعض...: تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ١٨٦. ٧٢. فلما أصبح أراد عليه السلام أن يمتحن أصحابه ويستبرئ أحوالهم له في الطاعة، ليميّز بذلك أولياؤه من أعدائه ، ويكون على بصيره من لقاء معاوية وأهل الشام، فأمر أن ينادى في الناس بالصلاه جامعه، فاجتمعوا، فصعد المنبر فخطبهم فقال:... ألا وإنّ معاوية دعانا إلى أمرٍ ليس فيه عزّ ولا نصفه ، فإن أردتم الموت رددنا عليه ، وإن أردتم الحياه قبلناه: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٦٨، أسد الغابه ج ٢ ص ١٣، الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ٤٠٦، تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ١٨٧. ٧٣. فناداه الناس من كلّ جانب: يا ابن رسول الله، البقيه البقيه: جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٥٣، نزّه الناظر ص ٧٧، تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٦٨، تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ١٨٧، وفي سير أعلام النبلاء ج ٣ ص ٢٦٩ ذكر «التقيه التقيه» بدل «البقيه البقيه». ٧٤. يا أهل العراق، ما أصنع بجماعتكم معي وهذا كتاب قيس بن سعد يخبرني بأنّ أهل الشرف منكم قد صار إلى معاوية، أما والله ما هذا بمنكرٍ منكم؛ لأنكم أنتم الذين أكرهتم أبي يوم صفين على الحكمين...: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٩. ٧٥. فقالوا: كفر والله الرجل، ثمّ شدوا على فسطاطه وانتهبوه ،

حَتَّى أَخَذُوا مِصْلَاهُ مِنْ تَحْتِهِ...: مقاتل الطالبیین ص ۴۱. ۷۶. و جاؤوا إلى سرادق الحسن ونهبوا ما حوله، حتى نزعوا بساطه الذي كان عليه واستلبوه رداءه: تاريخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۶؛ ثم شدوا على فسطاطه وانتهبوه ، حتى أخذوا مصلاً من تحته...: مقاتل الطالبیین ص ۴۴، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۷. ۷۷. ثم شد عليه عبد الرحمن بن عبد الله بن جعال الأزدي، فنزع مطرفه عن عاتقه، فبقى جالساً متقلداً بالسيف بغير رداء ، ثم دعا بفرسه وركبه، وأحدق به طوائف من خاصته وشيعته ومنعوا منه من أرادته...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۷. ۷۸. در این خبر، از یارانی که جواب دعوت امام حسن را برای جنگ با معاویه دادند به «عشرون رجلاً» تعبیر شده است: فکأنما أجمعوا بلجام الصمت عن إجابته الدعوه، إلا عشرون رجلاً...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۶۷. ۷۹. ما ينقضى تعجبنا منك ! بايعت معاويه ومعك أربعون ألف مقاتل من الكوفه سوى أهل البصره والحجاز...: مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۹۷. ۸۰. وسار مغموم لما نزل به من كلامه...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۷. ۸۱. فلما مرّ في مُظلم سابط ، بدر إليه رجل من بني أسد يقال له الجراح بن سنان، وأخذ بلجام بغلته ويده مغولٌ وقال : الله أكبر، أشركت يا حسن كما أشرك أبوك من قبل ، ثم طعنه في فخذه فشقه حتى بلغ العظم ثم اعتنقه الحسن عليه السلام وخرّاً جميعاً إلى الأرض، فوثب إليه رجل من شيعه الحسن يقال له عبد الله بن خطل الطائي، فانترع المغول من يده ، وخصخص به جوفه ، فأكب

عليه آخر يقال له: ظبيان بن عماره فقطع أنفه فهلك من ذلك، وأخذ آخر كان معه فقتل، وحمل الحسن عليه السلام على سرير إلى المدائن...: مقاتل الطالبين ص ٤١، الإرشاد ج ٢ ص ١٢، كشف الغمّه ج ٢ ص ١٦٣. ٨٢. وقد طعن في فخذة طعنه أشرف منها على الهلاك: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٨. ٨٣. وطعنه بعضهم في فخذة، وقامت ربيعه وهمدان دونه، واحتملوه على سرير إلى المدائن...: تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ١٨٦. ٨٤. حمل الحسن عليه السلام على سرير إلى المدائن، وبها سعد بن مسعود الثقفي والياً عليها من قبله، وقد كان عليّ عليه السلام ولأه المدائن، فأقرّه الحسن عليه السلام عليها، فأقام عنده يعالج نفسه: شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٤٢، واشتغل بمعالجه جرحه: كشف الغمّه ج ٢ ص ١٦٣، الإرشاد ج ٢ ص ١٢؛ ثم إن سعد بن مسعود أتاه عليه السلام بطبيب، وقام عليه حتى برأ، وحوله إلى بيض المدائن...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٧. ٨٥. وقال: عليكم لعنه الله من أهل قريه، فقد علمت أنه لا خير فيكم، قتلتم أبي بالأمس، واليوم تفعلون بي هذا؟! : تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٦٤. ٨٦. لَمَّا طعن الحسن بن علي عليه السلام بالمدائن، أتيته وهو متوجع فقلت: ما ترى يا بن رسول الله، فإنّ الناس متحيرون؟ فقال: أرى والله أنّ معاويه خير لي من هواء، يزعمون أنّهم لى شيعه، ابتغوا قتلى وانتهبوا ثقلى، وأخذوا مالى، والله لئن آخذ من معاويه عهداً أحقن به دمي وأومن به فى أهلى، خير من أن يقتلوني فتضيع أهل بيتى وأهلى، والله لو قاتلت معاويه لأخذوا بعنقى

حتى يدفعونى إليه مسلماً... قلت: تترك يا بن رسول الله شيعتك كالغنم ليس لها راع؟ قال: وما أصنع يا أبا جهينه؟ إننى والله أعلم بأمرٍ قد أدى به إلى ثقائه، أن أمير المؤمنين عليه السلام قال لى ذات يوم وقد رآنى فرحاً: يا حسن، أتفرح؟ كيف بك إذا رأيت أباك قتيلاً؟... الاحتجاج ج ٢ ص ١٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٨٧. ٢٠. قال له المختار وهو يومئذٍ غلام شاب: هل لك فى الغنى والشرف؟ قال: وما ذاك؟ قال: توثق الحسن وتستأمر به إلى معاوية... مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٤٥، المعجم الكبير ج ١ ص ١٠٤، تاريخ الطبرى ج ٤ ص ١٢٢، الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ٤٠٤؛ فأشار المختار على عمه أن يوثقه ويسير به إلى معاوية على أن يطعمه خراج جوحي سنه، فأبى عليه، وقال للمختار: قبح الله رأيك، أنا عامل أبيه، وقد ائتمنى وشرفنى وهبنى بلاء أبيه، أنسى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولا- أحفظه فى ابن بنته وحيبته؟... بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٨٨. ٢٨. فنزل مدائن، وأقبل معاوية، إذ نادى مناد فى عسكر الحسن: قتل قيس... ونزل قصر كسرى: سير أعلام النبلاء ج ٣ ص ٢٦٩؛ وحوله إلى بيض المدائن، فمن الذى يرجو السلامه بالمقام بين أظهر هؤلاء القوم، فضلاً على النصره والمعونه؟... بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٧؛ جمع الحسن رؤوس أهل العراق فى هذا القصر قصر المدائن: الإصابه ج ٢ ص ٨٩. ٦٥. ويلكم! والله إن معاوية لا يفى لأحدٍ منكم بما ضمنه فى قتلى...: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢١، بحار

الأُنوار ج ٤٤ ص ٣٣. ٩٠. فازدادت بصيره الحسن عليه السلام بخذلان القوم له ، وفساد نيات المحكمه فيه بما أظهره له من السب والتكفير واستحلال دمه ونهب أمواله ، ولم يبق معه من يأمن غوائله إلا- خاصه من شيعته وشيعه أبيه أمير المؤمنين عليه السلام، وهم جماعه لا- تقوم لأجناد الشام... الإرشاد ج ٢ ص ١٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٨. ٩١. فكتب الحسن لما طعن معاويه، وأرسل يشرط شرطه: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٧٢. ٩٢. جمع الحسن بن عليّ على رؤوس أصحابه في قصر المدائن فقال: يا أهل العراق، لو لم تذهل نفسي عنكم إلا لثلاث خصال لذهلت: بقتلكم أبي وطعنكم بغلتي وانتهابكم ثقلى أو قال: ردائي عن عاتقى، وإنكم بايعتموني...: تاريخ بغداد ج ١ ص ١٤٩. ٩٣. لا- ينعزل بالفسق والظلم وتعطيل الحقوق، ولا يُخلع ولا يجوز الخروج عليه بذلك: شرح مسلم للنووي ج ١٢ ص ٢٢٩، عمده القارى ج ٢٤ ص ١٧٨، روضه الطالبين للنووي ج ٥ ص ٤١٠. ٩٤. عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام، قال : والله، الذى صنعه الحسن ابن عليّ عليهما السلام كان خيراً لهذه الأمة ممّا طلعت عليه الشمس...: الكافي ج ٨ ص ٣٣٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٥، تفسير العياشى ج ١ ص ٢٥٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥١٨. ٩٥. فكتب الحسن عليه السلام إلى معاويه: أما بعد ، فإنّ خطبى انتهى إلى اليأس من حقّ أحبيه وباطل أميته، وخطبك خطب من انتهى إلى مراده ، وإننى أعتزل هذا الأمر وأخليه لك، وإن كان تخليتى إياه شراً لك فى معادك

، ولى شروط أشرطها...: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٤. ٩٦. وأنفذ عليه السلام إلى معاوية عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب ، فتوثق منه لتأكيد الحجّة أن يعمل فيهم بكتاب الله وسنّه نيّه...: مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٩٧. ١٩٥. عبد الله بن الحارث بن نوفل، وأمه هند بنت أبي سفيان صخر بن حرب بن أمية: تاريخ بغداد ج ١ ص ٢٢٥. ٩٨. كانت لعلّي يدان يعنى قيس بن سعد والأشتر...: أنساب الأشراف ص ٣٩٩. ٩٩. فدعا معاوية بصحيفه بيضاء ، فوضع عليها طينه وختمها بخاتمه ، ثم قال : خذ هذه الصحيفه فانطلق بها إلى الحسن ، وقل له فليكتب فيها ما شاء وأحبّ، ويُشهد أصحابه على ذلك ، وهذا خاتمي بإقرارى...: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٠. ١٠٠. أقبل إلى الحسن ومعه نفر من أصحابه من أشراف قريش ، منهم عبد الله بن عامر بن كُريز وعبد الرحمن بن سمره ومن أشبههما من أهل الشام...: المصدر السابق. ١٠١. وتسلم معاوية الأمر لخمس بقين من ربيع الأوّل من هذه السنه...: الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ٤٠٦. ١٠٢. فدخلوا فسلموا على الحسن ، ثم قالوا : أبا محمّد ! إنّ معاوية قد أجابك إلى جميع ما أحببت ، فاكتب الذى تحبّ...: المصدر السابق. ١٠٣. اشترطتُ على معاوية لنفسى الخلافة بعده... كاتب الحسن بن عليّ معاوية : اشترط لنفسه...: فتح البارى ج ١٣ ص ٥٥؛ منها : إنّ له ولاية الأمر بعده، فإن حدث به حدث فللحسين: عمده الطالب ص ٦٧؛ فكره

الحسن القتال، وبإيعاع معاويه على أن يجعل العهد للحسن من بعده: فتح البارى ج ١٣ ص ٥٦، الاستيعاب ج ١ ص ٣٨٦، تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٦١، تهذيب الكمال ج ٦ ص ٢٤٣، سير أعلام النبلاء ج ٣ ص ١٤٥، الإصابه ج ٢ ص ٦٤، تهذيب التهذيب ج ٢ ص ٢٥٩، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٤ ص ٥، البدايه والنهايه ج ٨ ص ٤٥؛ بايع الحسن بن عليّ معاويه على أن لا يسمّيه أمير المؤمنين: علل الشرائع ج ١ ص ٢١٢، مستدرک الوسائل ج ١٣ ص ١٨٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢.

صوره معاهده الصلح التي وقّعها الفريقان، وقد أخذناها من مصادرها حرفياً: * المادّه الأولى: تسليم الأمر إلى معاويه ، على أن يعمل بكتاب الله وسنّه رسوله. * المادّه الثانيه: أن يكون الأمر للحسن من بعده، وليس لمعاويه أن يعهد به إلى أحد. * المادّه الثالثه: أن يترك سبّ أمير المؤمنين والقنوت عليه بالصلاه، وأن لا يذكر عليّاً إلاّ بخير. * المادّه الرابعه: يسلم ما في بيت مال الكوفه خمسه آلاف، ألف للحسن وله خراج "درأبجرد". * المادّه الخامسه: أن لا يأخذ أحداً من أهل العراق بإحنه ، وأن يؤن الأسود والأحمر، ويحتمل ما يكون من هفواتهم، وعلى أنّ الناس آمنون حيث كانوا من أرض الله، في شامهم وعراقهم وتهامهم وحجازهم: راجع هامش البدايه والنهايه ج ٨ ص ١٨، هامش الإمامه والسياسه لابن قتيبه ج ١ ص ١٨٤، وللتحقيق أكثر انظر: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٦٥، مطالب السؤول لابن طلحه الشافعي ص ٣٧٥، كشف الغمّه ج ٢ ص ١٩٣، الفصول المهمّه لابن الصبّاغ ج ٢ ص ٧٢٨. ١٠٤.

فلَمَّا جاء صلح الحسن بن عليّ، كأنما كسرت ظهورنا من الغيظ...: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٧٩؛ لَمَّا بايع الحسن عليه السلام معاويه أقبلت الشيعة تتلاقى بإظهار الأسف والحسرة على ترك القتال...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٩. ١٠٥. حتّى دخل قصر المدائن فأقام به نحواً من أربعين ليلة...: تاريخ بغداد ج ١ ص ١٤٩. ١٠٦. خطب الناس قبل دخول معاويه الكوفة، فقال: أيّها الناس، إنّما نحن أمرائكم وضيّفانكم، ونحن أهل بيت نبيكم الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. وكرّر ذلك حتّى ما بقى إلّا من بكى، حتّى سمع نشيجه...: أسد الغابه ج ٢ ص ١٤، الكامل ج ٣ ص ٤٠٦. ١٠٧. فلَمَّا قدم معاويه النخيلة، فبايعه الحسن: الغارات ج ٢ ص ٦٤٤. ١٠٨. صلّى بنا معاويه بالنخيلة الجمعة...: مقاتل الطالبين ص ٤٥، شرح الأخبار ج ٢ ص ٥٣٣. ١٠٩. قام الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام على المنبر حين اجتمع مع معاويه، فحمد الله وأثنى عليه، ثمّ قال: أيّها الناس، إنّ معاويه زعم أنّي رأيت للخلافه أهلاً. ولم أر نفسي لها أهلاً، وكذب معاويه، أنا أولى الناس بالناس في كتاب الله، وعلى لسان نبيّ الله، فأقسم بالله لو أنّ الناس بايعوني وأطاعوني ونصروني، لأعطتهم السماء قطرها... ولو وجدت أنا أعواناً ما بايعتك يا معاويه...: كتاب سليم بن قيس ص ٤٥٨، الأمالى للطوسي ص ٥٥٩، الاحتجاج ج ٢ ص ٨، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٢. ١١٠. بينما عليّ بن أبي طالب عليه السلام على منبر الكوفة، إذ دخل رجل فقال: يا أمير المؤمنين، مات خالد بن عرفطه، فقال: لا والله

ما مات، ولا يموت حتى يدخل من باب المسجد وأشار إلى باب الفيل ومعه رايه ضلاله يحملها حبيب بن حمّار، قال: فوثب إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين أنا حبيب بن حمّار، وأنا لك شيعه، فقال: فإنه كما أقول. قال: فوالله لقد قدم خالد بن عرفطه على مقدّمه معاويه يحمل رايته حبيب بن حمّار... بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٣. ١١١. ودخل معاويه الكوفه بعد فراغه من خطبته بالنخيله، بين يديه خالد بن عرفطه، ومعه حبيب بن حمّار يحمل رايته، فلما صار بالكوفه دخل المسجد من باب الفيل، واجتمع الناس إليه: المصدر السابق. ١١٢. أيها الناس... وإنكم لو طلبتم ما بين جابلق وجابرص رجلاً جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما وجدتموه غيري وغير أخى الحسين، وقد علمتم أن الله تعالى هداكم بجدى محمّد، أنقذكم به من الضلاله...: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٣، كشف الغمّه ج ٢ ص ١٩٣. ١١٣. وقام عمرو بن العاص فقال: يا أهل العراق، أنا كما نحن وأنتم جميعاً على كلمه هى السوى، ففرّق بيننا وبينكم الأهواء، ثمّ تحاكمنا إلى الله، فحكم أنكم أنتم الظالمون لنا، فتداركوا ما سلف منكم بالسمع والطاعة: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٣. ١١٤. فلما تمّ الصلح بين الحسن ومعاويه، أرسل إلى قيس بن سعد يدعوه إلى البيعه... فلما أرادوا إدخاله إليه، قال: حلفت أن لا ألقاه إلا وبينى وبينه الرمح أو السيف...: شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٤٨، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٤. ١١٥. فأمر معاويه برمح وبسيف فوضعا بينه وبينه ليبرّ يمينه... فقال له معاويه:

أتباع يا قيس ، قال : نعم ، ووضع يده على فخذه ولم يمدّها إلى معاوية ، فحنى معاوية على سريره وأكبّ على قيس حتى مسح يده على يده ، وما رفع قيس إليه يده: نفس المصدرين السابقين. ١١٦. إنّي واللّه ما قاتلتكم لتصلّوا ولا لتصوموا ولا لتحجّوا ولا لتزكّوا، إنكم لتفعلون ذلك ، ولكنّي قاتلتكم لأتأمر عليكم، وقد أعطاني اللّه ذلك وأنتم له كارهون ، ألا- وإنّي كنت منيت الحسن وأعطيته أشياء ، وجميعها تحت قدمي لا أفي بشيء منها له: تاريخ دمشق ج ٥٢ ص ٣٨٠، وراجع: الإرشاد ج ٢ ص ١٤، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٩٦، كشف الغمّه ج ٢ ص ١٦٤. ١١٧. غضب الناس من كلام معاوية، وضجّوا وتكلّموا، ثمّ شتموا معاوية وهتكوا به في وقتهم ذلك، وكادت الفتنة تقع، فخشى معاوية على نفسه فندم...: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٤. ١١٨. وقام المسيّب بن نجبه الفزاري إلى الحسن بن عليّ فقال: لا واللّه جعلني اللّه فداك، لا ينقضى تعجّبي منك ! كيف بايعت معاوية ؟... فقال له الحسن: صدقت يا مسيّب، قد كان ذلك، فماترى الآن؟ فقال: أرى أن ترجع إليّ ما كنت عليه وتنقض هذه البيعه...: المصدر السابق. ١١٩. حجر بن عدى الكندي، وكان من الأبدال: رجال الطوسي ص ٦٠؛ حجر بن عدى من عظماء أصحابه: رجال ابن داوود ص ٧٠، وراجع إلى نقد الرجال ج ١ ص ٤٠٤، جامع الرواه ج ١ ص ١٨٠، معجم رجال الحديث ج ٥ ص ٢١٧. ١٢٠. فقال حجر بن عدى الكندي : أما واللّه لقد وددت أنّك متّ في ذلك ومتنا معك، ثمّ لم نر

هذا اليوم، فإننا رجعنا راغمين بما كرهنا، ورجعوا مسرورين بما أحبوا...: المصدر السابق. ١٢١. فتغير وجه الحسن، ثم قام عن مجلس معاوية وصار إلى منزله...: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٥. ١٢٢. ثم أرسل إلى حجر بن عدى فدعاه ثم قال له: يا حجر، إنني قد سمعت كلامك في مجلس معاوية، وليس كل إنسان يحب ما تحب، ولا رأيه كراييك، وإنني لم أفعل ذلك إلا إبقاءً عليكم...: المصدر السابق؛ در خیر دیگری امام حسن ٧٧ هزار، عدد کشته شدگان در جنگ با معاویه را هفتاد هزار نفر پیش بینی می کند: ولکنی خشیت آن یاتی یوم القیامه سبعون ألف أو ثمانون ألف أو أكثر أو أقل کلهم تتضح أوداجهم دماً...: تاریخ دمشق ج ١٣ ص ٢٨١. ١٢٣. الإمام الكاظم عليه السلام في حديثٍ طويل أخذنا منه موضع الحاجة...: ثم ينادى: أين حواربي الحسن بن عليّ، فيقوم سفيان بن أبي لیلی وحذیفه بن أسيد الغفاری...: اختیار معرفه الرجال ج ١ ص ٤٣، وراجع لشرح حاله إلى رجال الطوسی ص ٩٤، خلاصه الأقوال ص ١٦٠، رجال ابن داوود ص ١٠٤، نقد الرجال ج ٢ ص ٣٣١ و ٣٣٧، جامع الرواه ج ١ ص ٣٦٥، معجم رجال الحديث ج ٩ ص ١٥٦. ١٢٤. فبینا الحسن یکلم حجر بن عدی، إذا برجلٍ من أصحابه قد دخل علیه یقال له سفيان بن الليل البهيمی [سفيان بن أبي لیلی]، فقال له: السلام عليك يا مذلّ المؤمنین، لقد جئت بأمرٍ عظیم، هلا قاتلت حتى تموت ونموت معك ؟!...: المصدر السابق؛ عرض للحسن بن علی رجل فقال: یا مسؤد وجوه المسلمین، فقال: لا تعذلني، فإن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم أريهم يثبون علی منبره

رجلاً رجلاً، فأنزل الله تعالى: «إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ»، [وهو] نهر في الجنة، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...»...: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٧٩؛ أتى مالك بن زمهره الحسن بن عليّ فقال: السلام عليك يا مسخّم وجوه المؤمنين، قال: يا مالك! لا تقل ذلك، إنني لما رأيت الناس تركوا ذلك إلاّ أهله خشيت أن تُجثّثوا عن وجه الأرض، فأردت أن يكون للدين في الأرض ناعى، فقال: بأبي وأُمّي: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٨٠، وراجع: أسد الغابه ج ٢ ص ١٤؛ واستفاد العلامة في خلاصه الأقوال أنه قال هذا الكلام عن محبّه: خلاصه الأقوال ص ١٦٠. ١٢٥. إن الحسن بن عليّ رآني للخلافه أهلاً ولم يرَ لنفسه لها أهلاً، وكان الحسن أسفل منه بمرقاه...: الأمالي للطوسي ص ٥٥٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٦٢، جامع أحاديث الشيعة ج ٢ ص ٤٥٨. ١٢٦. قام الحسن عليه السلام فحمد الله تعالى بما هو أهله... ولما نزلت آية التطهير جمعنا رسول الله في كساء أم سلمه رضى الله عنها، خيرى، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي وعترتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، فلم يكن أحد في الكساء غيري وأخي وأبي وأُمّي... إن معاويه زعم لكم أنني رأيت أهلاً للخلافه ولم أرَ نفسى لها أهلاً، فكذب معاويه، نحن أولى الناس...: نفس المصادر السابقه. ١٢٧. م سار حتى دخل الكوفه، فأقام بها أياماً، فلما استتمت البيعه له من أهلها، صعد المنبر، فخطب الناس وذكر أمير المؤمنين عليه السلام ونال منه، ونال من الحسن عليه السلام ما نال...: الإرشاد ج ٢ ص ١٥، كشف الغمّه ج ٢ ص ١٩٦، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٩. ١٢٨. فقام الحسين

عليه السلام ليردّ عليه ، فأخذ بيده الحسن عليه السلام فأجلسه...: نفس المصادر السابقه. ١٢٩ . قام فقال: أيها الذّاكر عليّ، أنا الحسن وأبي عليّ ، وأنت معاويه وأبوك صخر ، وأُمّي فاطمه وأُمّيك هند ، وجدّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وجدّك حرب ، وجدّتي خديجه وجدّتك قتيله ، فلعن الله أئمننا ذكراً وأئمننا حسباً ، وشرّنا قدماً ، وأقدمنا كفراً ونفاقاً ، فقالت طوائف من أهل المسجد : آمين آمين...: نفس المصادر السابقه. ١٣٠ . مَين عرفني فقد عرفني ومَن لم يعرفني فأنا الحسن ابن رسول الله، أنا ابن البشير النذير، أنا ابن المصطفى بالرسالة، أنا ابن مَن صلّت عليه الملائكه، أنا ابن من شرفت به الأُمّه...: تحف العقول ص ٢٢٢، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٣٢، وراجع الخرائج والجرائح ج ١ ص ٢٣٦. ١٣١ . واستخلف على الكوفه المغيره بن نوفل بن الحارث...: مقاتل الطالبين ص ٤٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١. ١٣٢ . وخرج أهل الكوفه لوداعه باكين...: تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ١٨٧، ولحق الحسن بالمدينه وأهل بيته وحشمهم، وجعل الناس يبكون عند مسيرهم من الكوفه: الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ٤٠٧.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹